

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه:	شوبکلای، مسلم، ۱۳۵۳-
عنوان و نام پدیدآور:	ره توشه عزاداران حسینی / مسلم شوبکلای.
مشخصات نشر:	قم: انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۱۰۸ ص: ۹/۵ × ۱۹ س م.
شابک:	۴۰۰۰ ریال: ۹-۲۲۰-۲۴۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	حسین بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام سوم، ۴-۶۱ ق.
موضوع:	عاشورا
موضوع:	واقعه کربلا، ۶۱ ق.
موضوع:	سوگواران امام حسین <small>علیه السلام</small>
شناسه افزوده:	انتشارات زمزم هدایت
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۲ ۹۱۷۲ ش / ۵ / BP۴۱
رده‌بندی دیوبنی:	۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی:	۳۳۱۲۶۴۳

# ره توشهٔ عزاداران حسینی

مسلم شوبکلائی

<http://shobkalayi.blogfa.com>

زنجیری  
انتشارات



## ره‌توشهٔ عزداران حسینی



نویسنده: مسلم شوپکلائی  
تهیه‌کننده: پژوهشکدهٔ علوم اسلامی امام صادق علیه السلام  
ناظر علمی و فنی: محسن مطلبی جوناتانی  
ناظر نهایی: رضا صفایی  
صفحه‌آرا: حمزه زاهدی



چاپ: نینوا ○ نوبت چاپ: سوم ○ تاریخ چاپ: پاییز ۱۳۹۲  
شمارگان: ۳۰۰۰ ○ قیمت: ۴۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۶-۲۲۰-۹



آدرس ناشر: قم، خیابان دورشهر، نبش کوچهٔ ۳، پلاک ۸۱  
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۷۲۵، همراه: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۷۲۵

## فهرست مطالب

آغاز سخن ..... ۹

### فصل اول: تکننگاره‌هایی بر اساس لهوف ابن طاووس

#### فصل دوم: نقش خواص در تاریخ عاشورا

درآمد ..... ۲۹  
خواص، مخاطبان اصلی ابا عبدالله علیه السلام ..... ۳۳  
خواص مدینه ..... ۳۸  
خواص بصره ..... ۴۴  
خواص کوفه ..... ۴۶  
خلاصه سخن ..... ۵۲

#### فصل سوم: نقش بصیرت دینی در قیام عاشورا

درآمد ..... ۵۵  
مفهوم‌شناسی ..... ۵۶  
صاحبان بصیرت ناب ..... ۶۳  
اهل بصیرت در کربلا ..... ۶۸

۱. امام حسین علیه السلام صاحب بصیرت ناب ..... ۶۹
۲. «ماه هاشمی» در رکاب شمس بصیرت ..... ۷۳
۳. بصیرت در خاندان بنی هاشم علیهم السلام ..... ۷۹
۴. بصیرت اصحاب امام حسین علیه السلام ..... ۸۱
- خلاصه سخن ..... ۸۲

### فصل چهارم: پاسخ به برخی شبهات

۸۵. عزا داری برای امام حسین علیه السلام اعلان جنگ با ظلم است. .... ۸۵
۸۷. امامت امری انتصابی از سوی خداست. .... ۸۷
۹۱. گریستن بر امام حسین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام ادای اجر رسالت است. .... ۹۱
۹۴. خداوند در تربت امام حسین علیه السلام شفا قرار داده است. .... ۹۴
- پوشیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام نشانه ارادت شیعه است. .... ۱۰۱
- منابع ..... ۱۰۵

خرابات اینجاست.

دم در، شعله‌های مجمر عشق باد را به بازی گرفته‌اند. به  
آوای زیارت‌نامه عشق بغضم ترکید، اشکم جاری شد و من  
وامانده اذن ورود یافتم.

من اشک‌هایم را بر سجادهٔ ثواب می‌ریزم، همان که مُهرش  
تربت آقاست. من اشک می‌ریزم و جوانی روضه می‌خواند:

امام حسین علیه السلام با انگشت خود خون را از دندان علی پاک  
کرد. نه، اشتباه می‌کنم. از شدت زخم‌ها سر تا پای علی  
رنگ خون گرفته. پس، قصد او پاک کردن دندان نیست.  
انگشت را در دهان علی اکبر نهاد و خون از دهانش بیرون  
کشید تا زبان در دهان بچرخاند و با صدایی دلنشین،  
همان صدایی که اهل خیمه‌گاه را توان دوباره می‌داد،  
سخنی بگوید. شاید امام منتظر بود یک بار دیگر بشنود که  
یا آبتاه، اما علی از شدت درد پا بر زمین زد و جان داد.





## آغاز سخن

- خبری در راه است که ام‌سلمه این‌گونه به خاکِ امانتی پیامبر اکرم ﷺ می‌نگرد؛ ام‌سلمه به یاد می‌آورد:

امام حسین علیه السلام در خانه‌اش بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که جبرئیل در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. جبرئیل عرضه داشت: اُمَّتِ شَمَا او را خواهند کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقداری از آن خاکی که خون او بر آن می‌ریزد را به من نشان بده. جبرئیل یک مشت از آن را آورد و وقتی خواست به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان دهد، خاک قرمز شد.<sup>۱</sup>

آری! واقعهٔ کربلا پیش از وقوعش برای اهل آسمان آشناست و برای برخی از اهل زمین، که پیامبران پیشین بارها در مصایب اباعبدالله صلی الله علیه و آله گریسته‌اند و آرزو کرده‌اند: کاش آنچه از بلا و محنت

---

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۶؛ ابن قولویه القمی، کامل الزیارات،

بر حضرتش خواهد رسید متوجه آنها گردد.<sup>۱</sup> به یاد آور زمانی را که رسول گرامی اسلام ﷺ به چشمان کودک نورسیده‌اش می‌نگریست، آنگاه، از افق دیدگان حسین، کربلا و محل دفن او را می‌دید و به قاتلینش لعنت می‌فرستاد.<sup>۲</sup>

واقعهٔ کربلا حقیقتی است که در طول تاریخ در حال درخشندگی است، سرّی آسمانی است که در سال ۶۱ هجری ظهور زمینی پیدا کرد، تا زمینیان بتوانند با حقیقت قدسی آن - که موجب زدودن حجاب از چهرهٔ منور اسلام شد - آشنا شوند. و گلوی مبارک حسین ﷺ محل ظهور آن حقیقت است. از این روست که پیامبر ﷺ و فاطمه ﷺ چنین گلویی را می‌بوسند، تا از این ظاهر به آن باطن راه نمایند و در مواجهه با حقیقت کربلاست که اشک می‌ریزند.<sup>۳</sup>

۱. ر. ک. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۷؛ کامل الزیارات، ص ۱۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۴؛ کامل الزیارات، ص ۱۴۴؛ فرات کوفی، تفسیر الفرات، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۳. عبد‌الله بن محمد صنعانی، از حضرت ابی جعفر ﷺ نقل کرده که آن‌جناب فرمود: هرگاه حضرت حسین بن علی ﷺ بر پیامبر اکرم ﷺ داخل می‌شد، حضرت او را به خود می‌چسباند و، سپس، به امیر مؤمنان ﷺ می‌فرمود: او را نگاه دار و پس از آن گلوی او را می‌بوسید و می‌گریست؟ عرض می‌کرد: ای پدر! چرا گریه می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ می‌فرمود: فرزندم جای شمشیرها را بوسیده و می‌گیریم... (کامل الزیارات، ص ۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱) همچنان که علی ﷺ در مسیر صفین بیست سال قبل از واقعهٔ کربلا و در مواجهه با سرزمین کربلا بی تابانه اشک ریخت. (شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳۲)

هر سال روح و نور کربلا تجلی می‌کند تا بتوان به یاری افقی که امام حسین علیه السلام می‌نمایاند، زندگی را باز خوانی کرد. هر سال جلوه‌ای از نور حسین علیه السلام و کربلا به صحنه می‌آید تا حجاب‌های زمانه را بشناساند و جرئت شکافتن آنها را به شیعیان بدهد.

آنها که برای نجات جامعه نسخه‌های جعلی می‌پیچند و همه چیز را عامل نجات می‌دانند جز ایمان، بر خود خواهند لرزید که دوباره عاشورا و نور کربلا به صحنه آمد تا بگوید: هیچ چیز مایه نجات نیست جز ایمان.

چشم تاریخ شاهد است که کربلا و مکتب‌خانه حسین علیه السلام جلوه‌گاه گروهی است که پرورنده شدند تا همانند چراغ‌های فروزانی در ظلمات جور و ستم بدرخشند، آنها که سبب قوام و استواری زمین‌اند.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام از جمله معترضانی است که در پیشانی خود نوری از حقیقت دارد و مردم را به اسلام محمدی دعوت می‌کند. پس، یاران او نمی‌توانند معترضانی باشند که خودخواهی و دنیاطلبی انگیزه اعتراض آنها شده است. اساساً کربلا از قدرت تعریف دیگری دارد. معیار پیروزی در فرهنگ کربلا کسب قدرت نیست، بقای آرمان‌های الهی و تشبیت حقیقتی بزرگ به نام اسلام است. کلام امام سجاد علیه السلام هنوز در

۱. کامل الزیارات، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۴.

گوش تاریخ طنین انداز است که اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، بگذار تا وقت اذان شود.<sup>۱</sup>

جلال و جمال<sup>۲</sup> خدا در قدرت حجاب افکنی حسین علیه السلام تجلی می‌کند و تعادل جمال و جلال الهی در حرکت حسین علیه السلام شیرازهٔ حاکمیتی که حجاب نور محمدی شده است را از هم می‌پاشد و جایگزینی دل‌انگیز ترسیم می‌کند. اباعبدالله علیه السلام توجه دارد که اسلام در فرهنگ اموی معاویه رنگ دیگری گرفته است و مردم اسلام را با قرائت امویان فرامی‌گیرند و، در این شرایط، هر کس هر چه از اسلام حقیقی بگوید، در حجاب اسلام اموی گم می‌شود. حسین علیه السلام می‌داند که اینجا گفتن کافی نیست. چارهٔ کار نثار خون است. حسین علیه السلام شهید می‌شود تا با شهادت خود اسلام محمدی را دوباره به جهان اسلام برگرداند و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر شود که فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»<sup>۳</sup>؛ حسین از من است و من از حسینم. به سخنی دیگر، قیام حسین علیه السلام ادامهٔ انقلاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. حسین علیه السلام

---

۱. هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد و علی بن حسین علیه السلام آمد، ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله از آن بزرگوار استقبال کرد و به حضرت سجاد علیه السلام که در میان محمل بود عرضه داشت: یا علی بن حسین! چه کسی غالب شد؟ امام سجاد علیه السلام به او فرمود: هرگاه خواستی بفهمی چه کسی غالب و فاتح شد، در موقع نماز اذان و اقامه بگو. (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷)

۲. خداوند با تجلی اسم جلال خود نفی غیر می‌کند و با تجلی اسم جمال خود را می‌نماید.

۳. همان، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

مژده‌ای به پیامبر خدا ﷺ است که فرزندت مانع در حجاب شدن حقیقت دین می‌شود.

آری، پیامبر ﷺ مکتب را بنا کرد و حسین ﷺ شور آن را آفرید. و شهادت اباعبدالله شوری برپا کرد که تا پای منبر ابن‌زینب و تا کنج‌خانه یزید مریدان حسینی فریاد برآوردند.<sup>۱</sup>

۱. عثمان بن زیاد (برادر عبیدالله) گفت: دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت دلیل باشند ولی حسین بن علی ﷺ کشته نشود. (طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۷) و مرجانه، مادر ابن زیاد گفت: «يَا حَيِّثُ! قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا» (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۸۶). یحیی بن حکم، برادر مروان گفت: بین شما و پیامبر خدا ﷺ در روز قیامت جدایی افتاد؛ من دیگر در هیچ کاری با شما شرکت نمی‌کنم. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۵) هند زن یزید وقتی خبر شهادت حسین ﷺ را شنید، خود را در لباس مخصوص مستور کرد و از اندورن به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین ﷺ فرزند فاطمه ﷺ است؟! تو برای او گریه و عزاداری کن. خدا بکشد ابن زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد. (همان) پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و بر معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین ﷺ و علی ﷺ داد. (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴) از همه مهم‌تر در امر کربلا این بود که پرده نفاق حاکمان دریده شد و حساب سلطنت از دین جدا شد. پس از شهادت حسین ﷺ، ابن زیاد در مسجد کوفه منبر رفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَظْهَرَ الْحَقِّ وَأَهْلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنِ وَشِيعَتَهُ»؛ که در اینجا «عبدالله بن غنیمت از دی غامدی» - که نابینا بود - به پامی خیزد و می‌گوید: «پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است.» عبدالله عاقبت کشته می‌شود ولی اجازه نمی‌دهد ابن زیاد جو را به نفع خود تغییر دهد. (ابن کثیر، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴)

- خبری در راه است. محرم، فصل اشک و عزاداری، می آید.  
سلام بر محرم و سلام بر حسین علیه السلام، اسیر گرفتاری‌ها و کشتهٔ اشک‌های روان. اشک بر حسین علیه السلام تمدید امید به فرهنگ و حکمتی است که اسیر فرهنگ اموی - رومی نشد، و قصهٔ عزاداری برای اباعبدالله علیه السلام، قصهٔ تجدید تعهد شیعه با دینداری و عشق به ولایت است.

می‌توان هُرم آتش عشق به اباعبدالله علیه السلام را از گرمی روضه‌خوانی و سینه‌زنی و از آتش زیر دیگ طعام هیئت و تکایا فهمید. اما اینها مقدمه‌اند؛ زنگِ آغاز کلاس «تعلیم حکمت عاشورائی» اند: عصر معاویه با روی گرداندن از عرش و ملکوت و روی آوردن به زمین و به کاخ سبزش آغاز شد و می‌رفت - که ارتباط با عرش که جهت و سوی عهد محمدی است - فراموش شود. حکمت حسینی یعنی برگرداندن جهت‌ها از کاخ سبز معاویه به عرش معنوی محمدی و آفریدن هنگامه‌ای در تاریخ از انسان‌هایی که بر سر و رو می‌زنند، اشک می‌ریزند و طعام نذری می‌دهند تا از این عهد باز نمانند، تا با حسین علیه السلام هم تاریخ شوند.

- خبری در راه است. تو را به کربلا دعوت کرده‌اند. به کربلا که رسیدی به کجا نگاه می‌کنی؟ حضرت زینب علیه السلام در کربلا به

---

۱. فرازی از زیارت اربعین حسینی: *السَّلَامُ عَلَيَّ اَسِيرِ الْكُرْبَانِيَّاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ*.  
(بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۲۵)

سقیفه نگاه می کرد، یعنی به پنجاه سال پیش.<sup>۱</sup> گویی زمان بساط خود را جمع کرده است. ۷۲ پیکر پاره پاره و امتداد نگاه زینب علیها السلام به مدینه، ۱۴۰۰ سال فاصله و حضور تو در کربلا. به کربلا نگاه کن. آیا جز زیبایی می بینی؟<sup>۲</sup> تصویرهای زیبای کربلا را بشمار: بدن تیرباران شده صحابی امام حسین علیه السلام و کلام آخر: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! أَوْفَيْتُ،<sup>۳</sup> قاسم علیه السلام و شهادت شریں تر از عسل،<sup>۴</sup> لبهای تشنه عباس علیه السلام و شریعه فرات،<sup>۵</sup> پیکر بی سر و زمزمه زینب علیها السلام: إِلَهِي! تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ و....

به کربلا که رسیدی گوش کن خطاب خداوندی را: آی ملائکه! نگفتم چیزی از انسان می دانم که شما نمی دانید؟

۱. حضرت زینب علیها السلام وقتی در عصر عاشورا بر سر نعش برادرش آمد، فرمود: «بِأَبِي الْمَقْتُولِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ الْاِثْنَيْنِ»؛ «پدرم فدای تو! تو کشته روز جمعه ای (امام حسین علیه السلام در روز جمعه شهید شد) یا کشته روز دوشنبه (روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) یا روز سقیفه بنی ساعده که جریان رهبری الهی را به رهبری قبیله ای تغییر دادند و عده ای از سیاسیون را در مقابل نصب الهی به پانمودند).

۲. حضرت زینب علیها السلام پس از مصایب کربلا و در حال اسارت در مقابل ابن زیاد فاجر محکم و استوار ایستاد و فرمود: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً؛ من [در کربلا] جز زیبایی ندیدم. (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶؛ سیدبن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰)

۳. اللهوف، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۴. محدث قمی، نفس المهموم، ص ۲۰۸.

۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۶۸.

۶. مقتل الحسین، ص ۳۰۷.

نگفتم سرّی و رازی در انسانیت نهفته است؟ در صحنهٔ کربلا دیدید که انسانیت چگونه درخشید؟<sup>۱</sup>

به کربلا که رسیدی فکر کن حکمتِ عاشورا چیست، فرهنگِ کربلا کدام است. از این فرهنگ توشه بردار که فرهنگ رومی (غربی) دوباره قصد هجمه کرده است. هُشیار! قصهٔ غربت ولایت در کربلا تکرارپذیر است.

- خبری در راه است. خاک امانتی کربلا سرخ رنگ شده است مانند چشمان آن جوانی که در گوشهٔ مجلس روضهٔ سیدالشهدا علیه السلام نشست، اشک می ریزد. زینب علیها السلام دوان دوان در پی کودکان در میان خیمه‌های آتش گرفته روان است و هرولهٔ عزاداران که بر سر و روزه، فریاد می‌زنند: **وای حسین کشته شد.**



## فصل اول

### تک‌نگاره‌هایی بر اساس لهوف ابن طاووس<sup>۱</sup>

ام‌الفضل شتابان به سمتِ خانهٔ رسول خدا می‌رفت؛ حالی پریشان داشت. متحیر و دهشت‌زده از رؤیایی که دیده بود. از دلِ شب که عرق بر پیشانی از خواب پرید دیگر نتوانست بخوابد. عظمت آن رؤیا خواب از چشمانش ربود. او مطمئن بود که مطلب مهمی در پیش است. پس، حتی با عباس بن عبدالمطلب - شویش - نیز همسخن نشد. تنها از او اجازه گرفت تا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برود.

همین که روشنایی روز دوم شعبان دل شب را شکافت، به راه افتاد. با هروله کوچه‌های کاهگلی مدینه را یک به یک پشت سر گذاشت و اینک در کوچهٔ بنی‌هاشمی پشتِ دربِ خانه ایستاده است.

دامن جلبابش را به دست گرفت و خاک کوچه را از آن تکاند. سپس، آرام درب خانه را به صدا درآورد و منتظر ماند. با خودش گفت:

---

۱. برداشتی آزاد و خلاصه شده از اللهوف، ص ۱۳-۳۷.

-بهتر است تا درب خانه باز شود، یک بار دیگر صحنهٔ رؤیا را برای خویش تصویر کنم: «پاره‌ای از گوشت بدن رسول خدا ﷺ جدا شد و در دامن من قرار گرفت». آری، بی شک چنین بود. اما اگر آنچه را که نه با چشم سر دیده‌ام رؤیایی صادقانه باشد، جلوهٔ دنیایی اش چگونه رقم خواهد خورد؟

ابهام و تعجب سر تا پای ام‌الفضل را دربر گرفته بود. حیرت وی را سخن رسول گرامی اسلام ﷺ با مژده‌ای بزرگ راهگشا شد. حضرتش فرمود:

-اگر خوابت از خواب‌های راستین باشد، تعبیری نیک دارد؛ [بر تو بشارت باد] به زودی فاطمه پسری خواهد آورد که من آن نوزاد را برای شیر دادن به تو می‌سپارم.

نسیم صبحگاهی روز سوم شعبان وزیدن گرفت و ام‌الفضل شاهد بود که از فاطمه پسری متولد شد. و آنگاه نوزاد به وی سپرده شد تا نوزاد را شیر بنوشاند.

فرزند نورسیده «حسین» نام گرفت. نام غریبی است؛ تاریخ عرب نمونه‌ای برای این اسم نمی‌شناخت اما برای اهل آسمان آشنا بود و دوست‌داشتنی. جبرئیل برای دیدار حسین در رفت‌وآمد بود و روزی خبر کشته شدن حسین را به پیامبر ﷺ رساند. رسول گرامی اسلام ﷺ به چشمان کودک نورسیده‌اش نگریست و گریست. چون علت را پرسیدند، فرمود:

- جبرئیل خبر آورد که امتم این فرزند را به قتل می‌رسانند، آنها که از شفاعتم در روز قیامت محروم خواهند بود.

رسول خدا ﷺ به منظره‌ای و رای ظاهر می‌نگریست. حقیقتِ کربلا ماورای مکان و زمان است و قصه اشک در رویارویی با این حقیقت. گویی رسول الله ﷺ کربلا و محل دفن حسین را می‌دید. پس، گوهرهای اشکش جاری می‌شد.

دو سال از زندگی حسین می‌گذشت که جبرئیل بار دیگر خبر شهادت نواده پیامبر را به او داد. آن حضرت ﷺ گریست. سپس، با چهره‌ای غمگین در جمع مؤمنان بر منبر رفت، در حالی که حسن و حسین را در کنار خویش داشت. آنگاه، دست راستش را بر سر حسن و دست چپش را بر سر حسین نهاد، سر خویش را به سمت آسمان بلند کرد و این گونه دعا کرد:

– بارالها! تو که خود می‌دانی محمد بنده تو و نبی توست و این دو تن پاکان عترت من و برگزیدگان نسل و خاندانم هستند که آنها را [به اذن تو] جانشین خویش در میان امتم قرار داده‌ام. جبرئیل خبر آورده است که این پسر (حسین) را به حالی دردناک شهید می‌کنند. خدایا! کشته شدن در راهت را بر پسر مبارک گردان و او را سرور شهیدان قرار ده و بر کشندگان وی و آنها که قصد ستم بر حسینم دارند امان مده.

سوز نجوای عارفانه پیامبر ﷺ چون رعدی بر جان مردم زد و اشکشان جاری شد.

اما جای شگفتی است چگونه مردمی که بر داستان مصیبت حسین گریه می کنند، در روز واقعه از یاری مولا دریغ می ورزند. مدینه خموش است و روز عاشورا برپا.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ بار دیگر لب به سخن می گشاید و این بار با صورتی افروخته، چونان که گویی سستی یاران را در روز واقعه می بیند، خطابش به مردم است:

- ای مردم! بدانید دو گوهر در میان شما به جای نهاده ام: کتاب خدا (قرآن) و عترت و اهل بیتم را، خانواده و نسلم را، میوهٔ دل را و جان خویش را. این دوازدهم جدا نمی شوند تا آنگاه که در جوار حوض کوثر بر من در آیند.

ای مردم! هان! دل بسپارید به آنچه می گویم! در آن روز منتظر دیدار این دو امانت خواهیم ماند [که چگونه بدان رفتار کرده اید]. خواسته ام در حمایت از این دو امانت نه میل

۱. پژواک خطاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هنوز به گوش مردم مدینه می رسد: [ای انصار! شما که به شجاعت و جنگاوری معروفید، شما که به خیر و صلاح شهره اید، شما که دست چین شدید، برگزیده شدید، [شما چرا یاری ام نمی کنید؟] شما [همانید که] با عرب پیکار کردید، رنج کشیدید و محنت بردید و ... پس، اکنون چرا بعد از آنهمه زبان آوری دم فرو بسته اید [و به وادی حیرت افتاده اید]؟ چرا [حق را] بعد از آشکار شدنش مخفی می کنید و بعد از آنهمه پیشگامی، عقب نشسته اید؟ چرا بعد از ایمان، به شرک روی آورده اید؟ ... به هوش باشید که من می بینم شما به سوی تنبلی و تن آسایی و عافیت طلبی می روید؛ و آنتم مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَّاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّالِحِ، .... (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۸-۲۲۹)

شخصی‌ام بلکه امر الهی است. خداست که به شما دستور می‌دهد تا محبت خاندانم را در دل خود جای دهید. به فکر باشید که فردای قیامت در حالی که بغض و دشمنی عترتم را در دل دارید و به آنها ظلم کرده‌اید مرا ملاقات نکنید.

بی‌شک، حسین علیه السلام نیز از شهادت خویش باخبر بود. خبر کوچکی نبود که پنهان بماند. شاید از برادرش حسن علیه السلام شنیده است. دو برادر همدم یکدیگرند. دور نیست که باهم سخنانی رد و بدل کرده باشند. با این حال، در عجب نباش از اینکه اباعبدالله علیه السلام در محرم ۶۱ هجری باخبر از عاقبت کار گام در راه نهد، راهی که پایش از دست دادن جان است. اما او می‌داند در فضایی که فرهنگ اموی حکم می‌راند و اسلام محمدی در حجاب شده است تن دادن به سلطنت یزید فاتحه‌خوانی برای اسلام است. چاره کار جز اهدای جان نیست. باید در این راه سر داد. حیف و صد حیف! برخی تنها با شهادت ولی خدا و شنیدن صوت قرآن از سر بریده بیدار می‌شوند، اگر بخواهند بیدار شوند.

بدین ترتیب، قصه کربلا قبل از وقوعش دهان به دهان گشت و مردم از واقعه پیش‌رو - از خبری که در راه است - آگاه شده، در هر مجلس و محفلی از آن سخن می‌راندند و پریشان وقوعش بودند.

در ماه رجب سال شصت هجری معاویه مُرد و یزید سلطنت وی را به ارث برد. پس، نامه‌ای به ولید، حاکم مدینه، نوشت و دستوری وحشتناک داد:

- از همهٔ اهل مدینه، به ویژه از حسین، بیعت بگیر و اگر حسین از بیعت ابا کرده، او را گردن بزن و سرش را سوی من بفرست.  
 آنها که لذت دینا را چشیده و بر متکای آرامش تکیه زده‌اند و بارها خواب دیرپایی حکومت خویش را دیده‌اند، چگونه توانایی جدایی از آن مکتب و رفاه را دارند؟ پس، اضطراب عجیبی ولید را دربر گرفت، مروان را به حضور خواست و او را به شور طلبید.  
 ولید با خود واگویه می‌کرد، شاید هم با مروان سخن می‌گفت:  
 - اینجا دو راهی «چه کنم» بین بهشت و جهنم واقعی است.  
 از سوئی، چهجهٔ مینایی دنیا است و، از سوئی دیگر، فرزند رسول خدا ایستاده که کسی جز محرومان از رحمت الهی را یارای آن نیست تا در ریختن خورش قدم پیش نهد.  
 - مروان تو بگو چه کنم.

مروان پاسخ داد:

- بی‌شک، حسین بیعت را نمی‌پذیرد. من اگر جای تو بودم بی‌درنگ حسین را گردن می‌زدم.  
 ولید آرزو کرد:

- ای کاش مرده بودم و از ذره‌های بدنم اثری باقی نمانده بود تا نباشم و در چنین مخمصه‌ای گیر نکنم.

سپس، متفکرانه دستی به ریشش کشید و ادامه داد:

- با این حال، نمی‌توان از کنار حکم یزید گذشت.

پس، مأمور فرستاد و حسین علیه السلام را به امارت فراخواند. امام حسین علیه السلام با درایت، و با درکی که از فتنه پیش‌رو داشت به

تنهایی نیامد بلکه به همراه سی تن از اهل بیت و دوستدارانش قدم به امارت گذاشت. ولید مجلس را خلوت کرد و جریان مرگ معاویه را خبر داد و بیعت یزید را بر وی عرضه کرد. حسین علیه السلام فرمود:

-واقعیت این است که با بیعت در اتاق خلوت آنچه قصد کرده‌ای برآورده نمی‌شود. راز بیعت در آشکاری و اعلام همگانی است. فردا مردم را به این منظور جمع کن [مانیز خواهیم آمد و آنچه را تصمیم گرفته‌ایم علنی خواهیم کرد].  
مروان خباثت خویش را پنهان نکرد و دوباره به ولید پیشنهاد کرد که عذر حسین را نپذیرد و هم‌اکنون او را گردن بزند.

حسین علیه السلام می‌دانست که دست‌های مروان به قبضه شمشیر نزدیک‌تر است تا اراده سست ولید، و ممکن است وسوسه مروان در ولید اثر کند. پس، غضبناک رو به مروان فرمود:  
-وای بر توای پسر زرقاء!<sup>۱</sup> تو دستور کشتن مرا می‌دهی؟ به خدا قسم، دروغ می‌گویی [و مرد این کار نیستی]. با این سخن، خود را تحقیر کردی و مورد سرزنش قرار دادی.

---

۱. زرقاء دختر وهب نام مادر بزرگ پدری مروان بود. وی از زنان بدکاره‌ای بود که بالای خانه‌اش علامتی بر این کار نصب می‌کرد. گویا این نسبت به قبل از دواجش با ابوالعاص بن امیه، پدر حکم، مربوط است. با این حال، نسبت دادن مروان به جدّه‌اش از باب نکوهش و مذمت است. (ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۹۴)

پس از آن، رو به ولید کرد و فرمود:

- ای آنکه امارت مدینه را به تو سپرده‌اند! [به یاد داشته باش] ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و فرشتگان به خانهٔ ما در رفت و آمدند. رحمت الهی به برکت وجود ما باریدن می‌گیرد و با خواست ما پایان می‌پذیرد، در حالی که یزید فاسقی است که به فسق [و فجور] خود پردهٔ حیا نمی‌نهد بلکه آشکار [چنان که همگان بدانند] شراب سر می‌کشد و جان بی‌گناه می‌ستاند. [هیئات!] کسی مثل من با شخصی چون او هرگز بیعت نمی‌کند. با این حال، هر دو مان تا صبح در کار خویش تأمل کنیم که کدام یک برای خلافت و بیعت سزاوارتریم. آنگاه، اباعبدالله علیه السلام با این سخن مهر پایان بر گفتگوزد و از مجلس خارج شد.

سال شصت هجری است. باز هم سوم شعبان. اما این بار زمان تولد قیام حسینی است. در خُنکای صبح آن روز کاروان حسین به قصد مکه سفر آغاز کرد. حسین علیه السلام از ذبح شدن در راه خدا واهمه‌ای ندارد. اما باید قبل از قیام موضعش را اعلان کند و دیگران را نیز به این امر ترغیب نماید. و چه جایی مناسب‌تر از مکه و چه زمانی پر بارتر از مراسم حج که در پیش است. بدین سان امام حسین علیه السلام ماه‌های شعبان، رمضان، شوال و ذی‌قعدة را در مکه به سر برد.

یکی از کسانی که امام حسین علیه السلام را از این سفر منع کرد عبدالله بن عمر بود. گویند عبدالله بن عمر به پیشوایی خویش از



بیعت با یزید سرباز زد اما چون مردم را با خود همراه ندید، به صلح گرایید. وی راه را گم کرده است. بدین جهت، امام حسین علیه السلام در گفتگویی با عبدالله چنین فرمود:

- تو را چه شده که غافل شده‌ای از پستی دنیا [، زیارویی] که سر یحیی را [بر طَبَقی] نزد گردن فرازان یهودی فرستاد؟ آیا فراموش کرده‌ای که بنی اسرائیل هفتاد پیامبر را هر سپیده دم می‌کشتند. سپس، به دگان‌های خویش می‌رفتند و به خرید و فروش مشغول می‌شدند، گویی اتفاقی نیفتاده است. اما خداوند به آنها مهلت داد و عذابشان را به تأخیر انداخت. آنگاه، به موقع و مقتدرانه، تیغ انتقام کشید. پس، [حال که دانستی ستمگران را از عذاب او رهایی نیست،] ای عبدالله! تقوا پیشه کن و دریاری ام کوتاهی مکن.

از سویی دیگر، سُلَیْمَان بن صُرْد خُزَاعی در کوفه به پا خاست و مردم را به حمایت از حسین بن علی علیه السلام ترغیب کرد. سلیمان با هیجانی خاص سخن می‌گفت. خود می‌دانست سخنانش آتشی خواهد افروخت که جمع را به شور می‌آورد و به زودی فریاد لیبیک گداختگان این آتش را می‌شنود اما در دل مردد بود؛ اگر این آتش با تندبادی به خاموشی گراید، چه؟ ترس آن است که آنچه با احساسی برانگیزد به تَشَرُّی ساکن شود؛ همچون مَجْمَری از آتش، لرزان در دست باد. سلیمان نتوانست این حس را از خود دور کند. نه تنها در ذهنش خَلْجان کرد بلکه بر زبانش جاری شد و گفت:

- ای گروه شیعه! اگر قُرص و محکم ایستاده‌اید و قصد یاری حسین علیه السلام را دارید، قلم به دست گرفته، آمادگی خویش را به او خبر دهید اما اگر واهمه دارید که سستی و تن‌آسایی در منزل جانتان رخنه کند، او را به حال خود واگذارید. جمع یک‌صدا شدند و آنگاه نامه‌ای به این مضمون به نگارش درآمد:

به نام خداوندی که رحمت عام و خاصش شامل حال  
بندگان است

به: [پیشگاه] حسین بن علی علیه السلام

از: سُلَیْمَانِ بْنِ صُرْدِ خَزَاعِی، مُسَیْبِ بْنِ نَجْبَه،  
رُفَاعَةَ بْنِ شَدَاد، ... و جمعی از مؤمنان

سلام خداوند بر تو باد!

نخست آنکه سپاس تنها به خداوندی تعلق می‌گیرد که دشمن تو و دشمن پدرت [معاویه] را هلاک کرد، او مردی بود زورگو، لجوج، خونخوار و ستمکار که حکومت را به تصرف خویش درآورد، اموال عمومی را غصب کرد، بدون رضایت مردم، مقام فرمانروایی را به نام خود سند زد، مردان نیک روزگار را از دم تیغ گذراند و ناپاکانی را به گرد خود جمع کرد. به این ترتیب، با حکومت وی آنچه از آن خدا بود در اختیار زورگویان و سرکشان قرار گرفت. [از خدا می‌خواهیم که] این قوم از ساحل رحمتش دور باد، چنان که قوم ثمود از ساحل نجات دور گردید و به طوفان عذابش دچار شد.

[بخش دوم سخن اینک] هم‌اینک پیشوایی جز تو بر خود سراغ نداریم. پس، رو به سوی ما آی. امید که خداوند، به سبب تو، ما را بر طریق حق گرد آورد؛ این در حالی است که نعمان بن بشیر بر دارالاماره نشسته ولی ما با او در [نماز] جمعه و جماعت اقتدا نمی‌کنیم و روز عید را با وی همراه نمی‌شویم. دیر نیست که چون قصد کوفه کنی، نعمان را از اینجا بیرون کرده، روانهٔ شام کنیم. سلام و رحمت و برکات الهی بر پدرت و بر تو باد، ای پسر رسول خدا. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

نهضت نامه‌نگاری و دعوت از امام حسین علیه السلام همچنان ادامه داشت. دو روز بعد، نزدیک به صد و پنجاه تن نامه‌های دیگری به سوی آن حضرت علیه السلام فرستادند. با این حال، اباعبدالله علیه السلام درنگ کرد و پاسخی به نامه‌ها نداد تا آنکه تعداد نامه‌ها به دوازده هزار نامه رسید.

آن روز هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی نامه‌ای در دست به محضر حضرتش رسیدند. در متن نامه آمده بود:

- ای فرزند رسول خدا! [به سوی ما] بشتاب و بشتاب که باغستان‌ها آراسته، میوه‌ها رسیده، زمین روئیده و برگ‌های سبز بر زیبایی درختان افزوده است. پس، اگر بر ما وارد شوی، بر سپاهی مجهز و آماده وارد خواهی شد.

چون نامه خوانده شد، حسین علیه السلام بر خاست، بین رکن و مقام دور رکعت نماز بجا آورد و از خداوند طلب خیر کرد. سپس، مسلم بن عقیل، پسر عم خویش، را به همراه نامهٔ پاسخ به سوی کوفه فرستاد. بعید نیست که اباعبدالله علیه السلام در آن نامه چنین نگاشته باشد:

- من پسر عم خود، مسلم بن عقیل، را به سوی شما فرستادم تا مشخص شود بر چه موضعی هستید و آنگاه مرا از تصمیم جدی تان مطلع سازد.

چند روزی بعد، امام سفر خود را به سوی کوفه آغاز نمود.

## فصل دوم

### نقش خواصّ در تاریخ عاشورا

#### درآمد

«تاریخ» شرح زندگی جوامع بشری است و سنت‌های تاریخی حاکم بر رفتار و اعمال اجتماعی ثابت اند، به گونه‌ای که وقایع تاریخی با حصول شرایطش قابل تکرارند. تاریخ را می‌توان از زوایای متفاوتی مورد بررسی قرار داد. یکی از این زوایا مطالعه لحظه‌های تاریخ‌ساز و شیوه حرکت تاریخ‌سازان و خواصّ است.

یکی از برهه‌های حساس تاریخ واقعه خونین عاشورا است که خواصّ طرفدار باطل (امویان) آن را به راه انداختند. در این میان، از سویی، نقش خواصی که به دنیا طلبی، عافیت طلبی و مصلحت‌اندیشی نابخردانه روی آورده بودند و، از سویی دیگر، نقش خواصی که شجاعانه به حمایت از امام حق برخاستند و در عرصه دفاع از ولیّ خدا استقامت کردند در چگونگی شکل‌گیری نهضت عاشورا قابل تأمل است، اگر چه این

سخن که این دو گروه، هیچ کدام، محرک اصلی و انگیزهٔ آغازین قیام نبودند صحیح باشد.

شواهد تاریخی حکایت از این دارد که هیچ جریان مردمی در شروع نهضت حسینی نقش نداشته است. به عبارت دیگر، قیام امام حسین علیه السلام نه با دعوت گروهی از مردم برای براندازی حکومت یزید یا پاسداری از ارزش‌های اسلامی آغاز شد و نه آن حضرت علیه السلام به امید حمایت تودهٔ عظیمی از مردم برای رسیدن به این اهداف از بیعت با یزید امتناع ورزید و در برابر حکومت یزید قرار گرفت. بلکه مخالفت اباعبدالله علیه السلام با حکومت یزید برخاسته از دین و مخالفت با شکل حکومتی بود که در عالم اسلام پدیدار شده بود.<sup>۱</sup> البته، این مخالفت نه به زمان شروع خلافت یزید در سال شصت هجری اختصاص داشت، زیرا قبل از آن و در زمان معاویه نیز امام حسین علیه السلام به حکومت معاویه و جانشینی یزید اعتراض کرده بود، و نه حتی به آن حضرت علیه السلام اختصاص داشت، زیرا پدر و برادرش نیز با این نوع از حکومت مواجه بوده و با آن مبارزه کرده بودند. مخالفت اباعبدالله علیه السلام با حکومت شکل گرفته در جامعهٔ اسلامی از دو جهت بوده است:

۱. حکومت به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داشت و دیگران در این

رابطه حقی نداشتند؛

---

۱. ر.ک. شهید مطهری، مجموعه آثار، حماسه حسینی، ج ۱۷، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. حکومت کنونی چنان فاسد بود که برای نابودی آن نیاز به اقدامی انقلابی بود.

این دو جهت، در خطاب امام حسین علیه السلام به ولید آمده است:  
همانا ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت  
و آمد فرشتگان هستیم. خداوند با ما آغاز و با ما پایان داده  
است و یزید مردی فاسق و مشروب خوار و کشنده  
انسان‌های بی گناه است و علناً مرتکب فسق و فجور  
می‌شود و مانند من با او بیعت نمی‌کند. بلکه ما با شما باید  
صبر کنیم و منتظر بمانیم تا ببینیم چه کسی سزاوار  
خلافت است.<sup>۱</sup>

و نیز امام حسین علیه السلام در وصیت‌نامه خویش چنین می‌فرماید:  
من نه برای خوشگذرانی و رسیدن به مطامع دنیوی  
قیام کرده‌ام و نه به قصد ایجاد فساد و ظلم در حق مردم.  
می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره  
جد و پدرم علی ابن ابی‌طالب علیه السلام رفتار کنم. هر کس  
با شناخت حق مرا بپذیرد خداوند به حق سزاوارتر است  
و هر کس حق مرا ردّ کند صبر می‌کنم تا خداوند  
به حق بین من و این قوم حکم نماید و او بهترین  
حکم‌کنندگان است.<sup>۲</sup>

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ اللهوف، ص ۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

پایان سخنِ اباعبداللہؑ بر این نکته تأکید دارد که امام و وظیفه‌ای بر عهده دارد که باید به انجام برساند و اگر مردم او را بپذیرند، در حقیقت، امر حقی که از سوی خداوند عرضه شده است را پذیرفته‌اند و اگر او را نپذیرند، باید منتظر حکم و قضاوت الهی باشند. این سخنِ حضرت حکایت از این دارد که قیام وی به هیچ وجه به سبب دعوت مردم یا یاری آنها نبوده است و از این لحاظ قیامِ حسینی ماهیتی صرفاً الهی داشته و تنها به عنوان ادای تکلیف بوده است. مؤید دیگر این سخن آن است که هیچ شاهد تاریخی وجود ندارد که قبل از رسیدن حضرت اباعبداللہؑ به مکه از سوی مردم دعوتی برای وی رسیده باشد و اصولاً تعجیلی که یزید برای بیعت گرفتن از آن حضرتؑ قبل از پخش خبر مردن معاویه انجام داد،<sup>۱</sup> چنین امری را ناممکن نمود. پس، مردم - نه عوام و نه خواص - در شروع قیام نقشی نداشتند و نهضت با ارادهٔ خود حضرت و با پشتوانه‌ای الهی و در پی عمل به انجام وظیفه آغاز گردید.

هر چند قیام امام حسینؑ بر مبنای وظیفهٔ دینی آغاز شد و هیچ عامل مردمی در آن دخالت نداشت، ولی آن حضرتؑ برای خنثی کردن تبلیغات دشمن تلاش می‌کرد تا به روشنگری بپردازد و با دعوت از خواص قیام خویش را به ارادهٔ مردم مسلمان پیوند زند که در این صورت خاموش کردن این

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۱.



نهضت حتی با شهادت وی نیز امری بسیار دشوار می‌شد. از این جهت است که امام هر فرصتی را برای دعوت خواص و عوام برای همراهی قیام خویش غنیمت می‌شمرد. الحاق یک فرد شاخص به قیام، حتی اگر قبیلۀ او نیز از این چنین عمل نمی‌کردند، وزنه سنگینی برای مردمی شدن قیام امام به حساب می‌آمد که دشمن را در موضعی منفعلانه قرار می‌داد. به همین سبب، دعوت امام به سوی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام، حتی هنگامی که شعله‌های جنگ زبانه می‌کشید، نیز استمرار یافت و تعدادی از افراد صالح و از جمله حر بن یزید ریاحی سرانجام دعوت او را پذیرفتند و به او پیوستند و این امر ضربه محکمی بر پیکر دشمن و خنثی‌کننده تبلیغات آنها بود.

### خواص، مخاطبان اصلی ابا عبدالله علیه‌السلام

خواص تأثیرگذاران جامعه بشری‌اند که موضع‌گیری‌های آنان از روی آگاهی و بر اساس تصمیم خودشان است. خودباوری خصلت مهم خواص است که به آنها قدرت تصمیم‌گیری برای خود و تصمیم‌سازی و تزریق فکر برای جامعه می‌دهد. خواص تاریخ‌ساز - که در صحنه رخداد‌های اجتماعی با قدرت و بر اساس تحقیق و دقت تصمیم می‌گیرند راه‌رامی‌شناسند و در آن راه گام برمی‌دارند - بر دو دسته‌اند: خواص جبهه حق و خواص جبهه باطل. گروه دوم خود بر دو نوع‌اند: اول، کسانی که در مقابل مظاهر دنیوی تاب مقاومت ندارند و به آسانی

جذب می‌شوند و، دوم، کسانی که در حال عادی از متاع‌های دنیوی استفاده می‌کردند اما به هنگام امتحان متحول می‌شوند و از دنیا دست می‌کشند.<sup>۱</sup>

ژرف‌اندیشی و عمق‌نگری و، به بیان دیگر، بصیرت از ویژگی‌های آن دسته از خواص جبهه حق است که متاع دنیا را زودگذر می‌دانند و به آسانی از آن می‌گذرند. تعبیر حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> از آنها به اولیای الهی است که به باطن دنیا توجه دارند.<sup>۲</sup> آنان در مقابل خواص ظاهرینی قرار دارند که موج گستردهٔ تبلیغات آنها را فریب داده یا انگیزه‌های دنیوی، مانند ریاست‌طلبی و حفظ جان، آنان را فریفته است.

با توجه به تأثیر‌گذاری بالای خواص بر سرنوشت عوام، امام حسین<sup>علیه السلام</sup> بارها خواص را در کنار عوام مخاطب خویش قرار داده است.<sup>۳</sup> این کلام ندای دعوت عمومی امام حسین<sup>علیه السلام</sup> است که فرمود:

مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذِلَّةٍ مُّهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ  
فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. ر. ک. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. نهج البلاغه با شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷.

۳. برای نمونه ر. ک. خطبهٔ حضرت<sup>علیه السلام</sup> هنگام خروج از مکه، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْرًا عَلَيَّ بَلَاءِهِ وَيُوفِينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ... (اللهوف،

کسی که در راه ما خون دلش را بذل می کند و به ملاقات  
پروندگان اطمینان دارد، پس، باید همراه ما کوچ کند که من  
صبحدم به خواست خدا روانه خواهم شد.<sup>۱</sup>  
با توجه به این سخن، خواص باید با اجتماع برگرد  
ولی خدا، به جای مصلحت اندیشی، به تغییر اوضاع و احوال  
اقدام نمایند. اگر آنها به جای سکوت و منتظر ماندن به مبارزه  
با قدرت فاسد حاکم - که خود نیز به ناحق و فاسد بودن  
آن اعتراف داشتند - اقدام می کردند، شاید به هر دو  
هدف خویش یعنی نابودی حکومت یزید و محفوظ ماندن جان  
امام دست می یافتند، زیرا اگر آنها از امام پیروی می کردند،  
بسیاری از عوام نیز - که نظاره گر حرکت خواص بودند - به این  
قیام می پیوستند.

اما به راستی چه مانعی بر سر راه بزرگان جامعه اسلامی بود  
که از پذیرش همراهی اباعبدالله علیه السلام سرباز می زدند؟  
پذیرفته نشدن دعوت امام حسین علیه السلام از سوی خواص  
علل متفاوتی داشت. اما محور تمام این علل خالی بودن  
این افراد از روحیه تعبد در مقابل شرع و ولایت بود که  
به صورت بی بصیرتی، ولایت گریزی و گاه به صورت دنیا طلبی  
خواص بروز می کرد. روحیه تعبد گرایی و ولایت مداری  
نکته ای بود که امام حسین علیه السلام بارها بر آن تأکید کرده، اصولاً

---

۱. همان؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

یکی از اهداف قیام وی زنده کردن این روحیه در جامعه اسلامی بود.<sup>۱</sup>

کسانی که به گونه‌ای امام حسین علیه السلام را از مقابله با حکومت یزید و رفتن به کوفه بر حذر می‌داشتند، می‌دانستند که شرایط اجتماعی کوفه به هیچ‌وجه برای قیام امام مساعد نبود و مردم کوفه کسانی نبودند که امام با تکیه بر آنها بتواند به هدف خویش برسد؛ آنها مردمی بودند که در شرایط حساس به مخالفت با امام حق بر می‌خاستند. از طرف دیگر، آنها اخباری در خصوص شهادت امام شنیده بودند<sup>۲</sup> و عاقبت قیام وی را شهادت می‌دانستند. از این رو، سعی در منصرف کردن امام از این سفر داشتند. این دو امر به ظاهر کاملاً معقول بوده‌اند و آن حضرت علیه السلام نیز هیچ‌گاه آنها را از این جهت رد نکرد. آن حضرت علیه السلام، خود این خبر را بیان کرد که اهل کوفه به او نامه نوشته‌اند ولی او را خواهند کشت.<sup>۳</sup>

۱. عبارت: عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ در حدیث مذکور، به ظن قوی، دلالت بر اصل تعبد در قیام ابا عبد الله علیه السلام دارد.

۲. برای نمونه: ر.ک. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۹ و ص ۲۶۶؛ ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۹.

۳. برای نمونه: امام حسین علیه السلام نظر عمر بن عبد - که او را از کوفه بر حذر می‌دارد و مردم کوفه را بندهٔ در هم و دینار می‌داند - را بر خاسته از فکر و اندیشه دانست. (ابن اثیر، الکامل، ص ۳۸) خود حضرت علیه السلام نیز این خبر را بیان کرد که اهل کوفه به او نامه نوشته‌اند ولی او را خواهند کشت: هذه كتب اهل الكوفة الي ولا اراهم الا قاتلي فاذا فعلوا ذلك لم يدعوا لله حرمة الا انتھكوها... (الهاشمی البصری، الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، الجزء الاول، ص ۱۰۹)

اما امام بر اساس فرمان الهی به قیام اقدام کرد و موظف بود فرمان خداوند و رسولش را اجرا کند و از نصیحت کنندگان نیز می‌خواست که آنها نیز در زمینه فرامین الهی متعبد باشند و با تمسک به بهانه‌های مختلف از تکلیف الهی شانه خالی نکنند. او به آنها یاد می‌داد که انسان نباید هنگام انجام فرمان الهی به دنبال منافع دنیوی خویش باشد بلکه باید به فرمان خداوند عمل کند، کاری که خود حضرت ﷺ در مقابل فرمان خداوند و رسولش به آن ملتزم بود و آن را بر مصلحت‌اندیشی برای خودش مقدم داشت.

اما اینکه اباعبدالله ﷺ در مواردی همراهان خود را برای ترک خویش آزاد گذاشته و پیمان خود را از آنها برداشته است،<sup>۱</sup> مشتمل بر نکته ظریفی است که با آن می‌خواهد به همراهانش و به تمام مردم در تمام زمان‌ها بفهماند که حرکت او یک قیام الهی است و شرکت کنندگان در این قیام باید متعبد و تابع او امر خداوندی باشند و از امام نیز در همین راستا اطاعت کنند، نه اینکه به سبب علقه‌های قبیله‌ای یا به طمع رسیدن به منافع دنیوی به یاری او بشتابند. از این رو، اجازه امام حسین ﷺ، در حقیقت، امتحانی پیش از موعد امتحان اصلی است تا افراد

---

۱. برای نمونه: پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، آن حضرت ﷺ اجازه بازگشت به دیگران دادند. (ر.ک. الإرشاد، ج ۲، ص ۷۵)

ناخالص را، که به انگیزه‌های غیردینی راهی مبارزه شده‌اند، از افراد خالص جدا کند.

### خواصّ مدینه

نهضت سیدالشهدا<sup>علیه السلام</sup> که با امتناع از بیعت با یزید و تصمیم به خروج از مدینه آغاز شد و اکنش بزرگان مهاجرین و انصار را برانگیخت. محمدبن حنفیه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن مطیع و عبدالله بن عباس را می‌توان از جملهٔ این افراد برشمرد که هر یک به نحوی سعی در جلوگیری از قیام حضرت داشتند و به آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> سفارش می‌کردند تا با یزید بیعت کند یا گوشه‌گیری نماید و یا به گونه‌ای مصالحه کرده، جان خویش را نجات دهد. اینان، در پایان، وقتی امام حسین<sup>علیه السلام</sup> بر تصمیم خود اقدام کرد، با او همراه نشدند.

یکی از این افراد محمدبن حنفیه بود. بی‌شک، او رزم‌نדיده نبود، بلکه از دلوران جنگ صفین بود که امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> پس از حمله‌های مکرر محمد به لشکر معاویه پیشانی او را بوسید و فرمود: پدرت فدای تو شود. پسر من! به خدا قسم، مرا [با نبردت] مسرور کردی.<sup>۱</sup> این کلام حضرت<sup>علیه السلام</sup> نشان از علاقهٔ اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> به محمد حنفیه نیز است. در اثبات عدالت محمد حنفیه همین بس که علی<sup>علیه السلام</sup> در موردش فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۹.

إِنَّ الْمَحَامِدَةَ تَأْتِي أَنْ يُعْصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ... (وَمِنْهَا)  
مُحَمَّدٌ بْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ.<sup>۱</sup>

همانا محمدها نمی گذارند که نافرمانی خدا انجام گیرد.  
[و از آن محمدها] محمد [حنفیه] بن امیر المؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup>  
است.

برای نمونه، مامقانی از این روایت عدالت محمد حنفیه را  
برداشت کرد. وی در ادامه و برای رفع شبهه می نویسد: «عدم  
حضور محمد حنفیه در کربلا شاید به سبب عذر و مصلحت  
خاصی بوده است.»<sup>۳</sup> شاهد این گفته آن است که امام حسین علیه السلام<sup>۴</sup>  
برادرش را مورد خطاب قرار داده، می فرماید:

وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي  
عَيْنًا لَاتُخْفِي عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ.<sup>۴</sup>

اما تو ای برادرم، لازم نیست مرا همراهی کنی بلکه در  
مدینه بمان و به عنوان چشم من باش و اوضاع مدینه را به  
اطلاع من برسان.

با توجه به این روایت، محمد به فرمان امام حسین علیه السلام در  
مدینه ماند و همراه امام حرکت نکرد. بنابراین، در جاماندن

---

۱. همان، ج ۳۴، ص ۲۸۲.

۲. نام مادر محمد، خوله بود و جد مادری اش به حنفیه می رسد. (الإرشاد، ج ۱،  
ص ۳۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۴)

۳. المامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، کلمه محمد بن حنفیه.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

محمد حنفیه از کاروان اباعبدالله علیه السلام بر او گناهی نیست. اما نکته آن است که شاید این کلام حضرت علیه السلام را بتوان بر عذر تراشی برای محمد حنفیه و بهره‌گیری از حداقل همراهی او حمل کرد، چنان که امام حسین علیه السلام بعد از ناامیدی از همراهی عبدالله بن عمر باقیام حضرتش از او انجام حداقل‌هایی را طلب کرد: اول، اینکه اباعبدالله علیه السلام را بعد از هر نماز دعا کند، دوم، با یزید و یزیدیان همنشینی و همراهی نکند، سوم، اینکه به تعجیل به بیعت با یزید نشتابد و دستکم صبر کند تا نتیجهٔ کار امام با آنها برایش روشن شود.<sup>۱</sup> با این نگاه، باید اقرار کرد که محمد حنفیه از شرافت و موهبت همراهی امام حسین علیه السلام محروم ماند.

برخی بر این اندیشه‌اند که تفاوت محمد حنفیه با ابوالفضل العباس علیه السلام را می‌توان در نسبِ مادری جست. هر چند این نظر در توجیه حضور محمد حنفیه در کربلا صواب نباشد، نمی‌توان انکار کرد که در اسلام به تأثیر وراثت در تربیت فرزندان توجه شده است.

در روایتی آمده است که محمد حنفیه فرزند حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل علمدار لشکر بود. امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمان داد تا اینکه حمله کند. محمد حمله کرد ولی دشمن با ضربات نیزه و تیر جلوی علمدار را گرفتند. محمد از پیشروی بازماند.



حضرت خود را به او رساند و فرمود: از ضربات دشمن نترس. او بار دیگر حمله کرد و این بار قدری پیشروی نمود اما دیگر بار متوقف شد، علی علیه السلام از ضعف فرزندش بسیار ناراحت شد، نزدیک آمد و با قبضه شمشیر به گوشش زد و فرمود:

وادرکک عرق من امک.<sup>۱</sup>

این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده‌ای!

اما از صفات بارز و برجسته حضرت عباس علیه السلام شجاعت و دلیری ایشان است. حضرت علی علیه السلام از آغاز برای این موضوع سرمایه گذاری نموده بود، آنجا که به برادرش عقیل – که اطلاعات وسیعی از نسب قبایل عرب و تاریخ گذشته آن روز داشت – سفارش فرمود که از اقوام اصیل و شجاع عرب همسری برای من انتخاب کن که زاده شجاعان و وارث دلاوری و شهامت باشد، زیرا می‌خواهم از این ازدواج فرزندی شجاع و دلیر به دنیا بیاید. عقیل پس از بررسی و جستجو «ام‌البنین کلابیه» را پیشنهاد کرد، که حضرت با او ازدواج کند، چرا که در جامعه [آن روز] شجاع‌تر و دلیرتر از اجداد و پدران او نبود.<sup>۲</sup>

استاد شهید مطهری می‌گوید: «داستان مادرش حقیقت است که علی به برادرش عقیل فرمود: عقیل! زنی برای من انتخاب کن که **وَلَدَتْهَا الْفُحُولَةُ** از شجاعان به دنیا آمده باشد.

۱. نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. منتهی الامال، ص ۱۳۶؛ ر.ک. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

لَتِلِدَ لِي فَارِسًا شُجَاعًا دَلِمَ مِي خَوَاهَدِ اَز آن زَن فِرَزَنَدِ شُجَاعِ  
 و دَلِیرِی بَه دَنیَا بَیَاید. عقیل اَمَّ البَنینِ را اَنتخَابِ مِی کَنَد  
 و مِی گوید اَینِ هَمَانِ زَنیِ اَسْتِ کِه تُو مِی خَوَاهِی. تا اَینِ مَقْدَارِ  
 حَقِیقَتِ اَسْت. اَرزُویِ عَلِیؑ دَر اَبوالفَضْلِؑ تَحَقُّقِ یَافَت. <sup>۱</sup>  
 و مَحْمَدِ حَنفِیَه اَز اَینِ فَضْلِ نَسَبِ مَحْرُومِ بُوَد.

عَبْداللهِ بِنِ عَمَرِ، نَمُونَه‌ایِ دِیگَر اَز کَسَانِیِ اَسْت کِه فَرِصَتِ بَا  
 حَسینِ بُوَدنِ رَا اَز دَسْتِ دَادَه‌اَنَد. وِی سَعِیِ مِی کَنَد تا اَمَامِ  
 حَسینِ رَا بَه بَیْعَتِ بَا یَزیدِ یا حِدَاقِلِ کِنَارَه‌گِیرِیِ اَز جَامِعَه  
 و گُوشَه‌نَشینِیِ وَا دَارَد. اَمَا بَا یَکِ سَؤَالِ اَز طَرَفِ اَمَامِ حَسینِ  
 غَا فَلَکِیرِ مِی شُود. اَبَا عَبْداللهِ اَز اُو سَؤَالِ مِی کَنَد: دَر مَورِدِ کَارِ  
 مَن چِه فِکَرِیِ مِی کَنیِ؟! اَیا مِی اَندِیشِیِ کِه مَن بَه رَاهِ خَطَا  
 رَفْتَه‌اَم؟! اَگَر چَنینِ مِی اَندِیشِیِ مَوْضُوعِ رَا بَرایِ مَن بَیَانِ نَمَا  
 کِه مَن اَز رَاه‌نَماییِ تُو پِیرِویِ مِی کَنَم. عَبْداللهِ بِنِ عَمَرِ دَر  
 پَاسِخِ اَینِ سَؤَالِ هَر گُونَه‌ خَطَا و اَشْتَبَاهِ رَا اَز فِرَزَنَدِ رَسولِ خُدا  
 دُورِ مِی دَانَد و اُو رَا اَز جِهَتِ طَهَارَتِ و پَاکیِ بَرایِ خِلافتِ  
 صَالِحِ مِی شَمَارَد، اَمَا بَا ز هَم حَرَفِ خَوِیشِ رَا تَکْرارِ مِی کَنَد  
 و اَز اَمَامِ مِی خَوَاهَدِ گُوشَه‌نَشینِیِ اَخْتِیارِ کَنَد تا کَشْتَه‌ نَشُود.  
 اَمَامِ ضَمَنِ رَدِ سَخَنِ پِسرِ عَمَرِ تَصْمِیمِ یَزیدِ و یَزیدِیَانِ رَا  
 بَیْعَتِ یَا کَشْتَه‌ شَدَنَشِ مِی دَانَد. اَنگَاهِ اَز عَبْداللهِ بِنِ عَمَرِ  
 تَقَاضایِ کَمکِ مِی کَنَد و مَتذَکَرِ مِی شُود کِه اَگَر پَدَرشِ زَنَدَه‌ بُوَد

حتماً او را یاری می‌کرد.<sup>۱</sup> طبیعی است که ابن عمر با اعتراف به رهبری امام و صحیح بودن راه و روش او باید از امام خویش پیروی کند. اما نه تنها چنین امری اتفاق نیفتاد بلکه افرادی مثل او، از ابن عباس و عبدالله بن زبیر، مانعی بر سر راه امام حسین علیه السلام بودند، تا آنجا که آن حضرت علیه السلام مجبور بود سیل انتقادات خواص در مورد قیام خویش را به نحوی پاسخ بگوید. این انتقادات آنگاه به اوج رسید که همه از تصمیم قطعی امام علیه السلام برای رفتن به کوفه در پاسخ به دعوت بزرگان این شهر آگاه گردیدند. ابن عباس در این زمان به حضور امام شتافت و با توصیف اوضاع کوفه و خیانت‌هایی که آنها نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسن علیه السلام انجام دادند از امام خواست که از تصمیم خویش باز گردد و در مکه بماند.<sup>۲</sup> محمد بن حنفیه،<sup>۳</sup> عبدالله بن جعفر<sup>۴</sup> و دیگران نیز بر خورد مشابهی با این تصمیم داشتند. گفتگوی امام حسین علیه السلام با ابن عباس و عبدالله بن عمر و دیگر خواص آن روز نشان‌دهنده این است که در صورت همراهی با قیام آن حضرت علیه السلام آنها می‌توانستند نقش مهمی در این قیام ایفا نمایند.

۱. الفتح، ج ۵، ص ۲۵-۲۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۴.

۳. ر.ک. الفتح، ج ۵، ص ۲۰-۲۱.

۴. وقتی امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد، نامه‌ای از عبدالله بن جعفر به وسیله فرزندان اش عون و جعفر رسید که در آن امام حسین علیه السلام را دعوت به انصراف از ادامه سفر می‌کرد. (البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۷)

اگر خواصّ در خواستِ ابا عبداللهؑ برای همراهی را اجابت می‌کردند و با این کار جایگاه امام را برای سایر مردم بیان می‌نمودند، مردم با آگاهی از این امر بر گرد حضرتؑ جمع می‌شدند. به عبارت دیگر، اگر خواص آنچه را از لحاظ نظری بر آن صَحّه گذاشته بودند، در عمل نیز نشان می‌دادند و امام را در رسیدن به یکی از اهداف قیام خویش که تبیین جایگاه اهل بیتؑ در جامعهٔ اسلامی و اختصاص خلافت به آن حضرتؑ بود به نحو شایسته‌ای یاری می‌کردند، کربلا به گونهٔ دیگری رقم می‌خورد.

### خواصّ بصره

دعوت امام حسینؑ از افراد مختلف برای همراهی با قیام او در طول مسیر به سوی کوفه نیز ادامه می‌یابد و حضرت از افرادی همچون زهیر بن قین، عبیدالله بن حر جعفری و انس بن حارث کاهلی دعوت می‌کند که بعضی او را همراهی و بعضی از این کار امتناع می‌کنند.

نامه‌های امام حسینؑ به بزرگان و خواص بصره اقدامی دیگر در همین زمینه است. افرادی همچون مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمر و دیگران مخاطب این نامه‌ها هستند.<sup>۱</sup>

۱. برای دیدن متن نامه، ر.ک. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷-۳۵۸.

این نامه‌ها، علاوه بر اینکه تصمیم امام حسین علیه السلام بر پیوند قیام خویش به توده مردم را آشکار می‌کند، از نقش بزرگان در جامعه آن روز پرده برمی‌دارد. هر چند بیشتر مخاطبان این نامه پاسخ مناسبی به درخواست حضرت علیه السلام ندادند و هیچ‌یک موفق به کمک و یاری او نشدند، اما یک نمونه از افرادی که به درخواست حضرت پاسخ مثبت داد و اقوام تابع خویش را در این راه بسیج کرد، نشانگر این است که اگر خواص جامعه به درخواست سیدالشهدا علیه السلام پاسخ مثبت داده بودند، می‌توانستند توده‌های مردم را در راستای حمایت از قیام بسیج نمایند. نقل است که یزید بن مسعود بنی‌حنظله، بنی‌تمیم و بنی‌سعد را جمع کرد و با معرفی مقام امام حسین علیه السلام و جایگاه او در میان امت و اینکه او حجت خدا بر مردم است آنها را بر اطاعت از حضرتش ترغیب نمود. مردم نیز در این زمینه آمادگی خویش را برای اطاعت و فداکاری در راه امام اعلام کردند.<sup>۱</sup>

هر چند که این فرد نیز آن‌چنان در کار خویش جدی نبود و هنوز در حال آماده شدن برای پیوستن به امام حسین علیه السلام بود که خبر شهادت اباعبدالله علیه السلام را دریافت کرد ولی همین مقدار تلاش او در رابطه با بسیج مردم نشان می‌دهد که اگر خواص در جامعه آن روز به دعوت امام حسین علیه السلام پاسخ مثبت می‌دادند، یزید و یزیدیان در اقلیت قرار می‌گرفتند.

۱. ر.ک. اللهوف، ص ۳۸-۴۳؛ بحار الانوار، ص ۳۳۷-۳۳۹.

## خواص کوفه

توده‌های مردم در کوفه به رهبری بزرگانی همچون سلیمان بن سرد خزاعی، شیبث بن ربیع، حجار بن ابجر، هانی بن عروه و دیگران نسبت به حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار اطاعت کرده، هدف خویش را همان هدف امام ذکر کردند، یعنی آنها هم به مخالفت با حکومت یزید - که حکومتی فاسد بود - پرداخته، به همراهی با امام اقدام نمودند. این امر، در حقیقت، هدف امام حسین علیه السلام در مردمی کردن قیام خویش را تأمین می نمود. بنابراین، امام با رعایت جانب احتیاط دعوت مردم کوفه را پذیرفت. اگر مردم مدینه یا مکه یا بصره نیز به چنین اقدامی دست زده بودند، آن حضرت علیه السلام گزینهٔ بدیلی برای رسیدن به هدف خویش در اختیار داشت و در این صورت برای حرف نصیحت کنندگان جایی باقی می ماند اما زمانی که امام جایگزینی برای انتخاب ندارد این نصیحت‌ها جایی ندارد و از این جهت امام به آنها وقعی ننهاد.

جهت دیگری که در دعوت مردم کوفه وجود داشت و با اهداف اصلی قیام امام حسین علیه السلام هماهنگ بود، نحوهٔ دعوت آنها از امام بود. آنها به عنوان شیعه و پیرو آن حضرت علیه السلام به او نامه نوشتند. به عبارت دیگر، آنها رهبری دینی امام یعنی اختصاص خلافت به اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته بودند و این امر مهمی برای نهضت حسینی شمرده می شد.

بررسی شخصیت دو تن از خواص کوفه به نام‌های  
سُلیمان بن صُرْد خُزاعی و شُرَیح قاضی مشخص‌کننده وضع  
خواص کوفه است:

بانگاهی به زندگی سیاسی سلیمان بن صرد خزاعی به  
عنوان یکی از خواص شیعه می‌توان دریافت که او از  
افراد دنیاگرا و طالب مقام نبود بلکه به دلیل نداشتن بصیرت  
کافی در موقعیت حساس انتخاب دچار تردید و شک  
در پیوستن به جبهه حق شد تا این چنین غربت حق و حقیقت  
در کربلا رقم خورد.

سلیمان بن صرد خزاعی از شیعیان امام حسن مجتبی علیه السلام بود  
و در سخت‌ترین شرایط در حلقه اول یاران ایشان قرار داشت.  
اما بن‌قتیبه دینوری در کتاب «الامامة والسیاسة» گزارش  
جالبی از برخورد تند وی با امام مجتبی علیه السلام پس از پذیرش صلح با  
معاویه آورده است: «سلیمان بن صرد که بزرگ و رئیس اهل  
عراق بود و در جریان صلح در کوفه حضور نداشت، نزد  
حسن بن علی علیه السلام آمد. چون بر ایشان وارد شد، گفت: سلام بر تو  
ای خوارکننده مؤمنان! آن حضرت علیه السلام جواب سلام داد. سپس،  
فرمود: «حال بنشین، پدرت آمرزیده باد!» سلیمان نشست و در  
ادامه سخنش گفت: ما پیوسته در تعجبیم که چگونه با معاویه  
بیعت کردی با اینکه یکصد هزار جنگجو از اهل عراق با تو بودند  
و همه حقوق بگیر. و به همین اندازه نیز فرزندان و غلامانشان  
بودند، غیر از شیعیان تو از اهل بصره و حجاز! آنگاه امام با

بردباری به سلیمان بن سرد پاسخ داد.<sup>۱</sup> در این واقعه، روحیهٔ سلیمان روحیهٔ کسی است که به صورت افراطی از امام خویش نیز پیشی می‌گیرد.<sup>۲</sup>

پس از انتشار خبر مرگ معاویه در کوفه، هواداران و شیعیان امیرمؤمنان علیؑ برای تصمیم‌گیری در خانه سلیمان بن سرد اجتماع کردند و هفتاد تن از بزرگان آنها مانند: مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر در حضور شریح قاضی دربارهٔ فوت معاویه و بیعت یزید به مشورت پرداختند. سلیمان به آنها گفت: «ای جماعت شیعه! بدانید که معاویه ستمکار از دنیا رفت و یزید شراب‌خور به جای او نشست. حسین بن علیؑ با او بیعت نکرده و به طرف مکه رفته است. شما که شیعهٔ او هستید و پدرانتان نیز از شیعیان او بوده‌اند، اگر می‌خواهید با دشمنان او جهاد کنید و او را یاری کنید، به او نامه بنویسید و او را بخوانید!» آنگاه حبیب بن مظاهر، سلیمان و دیگران نامه‌ای به امام حسینؑ نوشته، آن حضرت را به کوفه دعوت کردند.<sup>۳</sup>

۱. ابن قتیبه الدینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۲. اشاره به جمله‌ای از صلوات شعبانیه: الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارَقٌ؛ کسی که از شما اهل بیتؑ پیشی گرفت، از دین خارج شده است. (بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۶۷)

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷؛ الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۷-۸؛ تاریخ طبری، ترجمهٔ پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۳؛ نام شریح در لیستی که کتاب روضة الشهداء آورده، آمده است. (کاشفی سبزواری، روضة الشهداء، ص ۲۵۹)



با آنکه سلیمان در حرکت مسلم بن عقیل نیز فعالیت داشت ولی از یاری کنندگان امام حسین علیه السلام در کربلا نبود. برخی گفته‌اند: هنگامی که ابن زیاد از مکاتبه مردم کوفه با امام اطلاع یافت، سلیمان و عده‌ای از شیعیان مانند ابراهیم، فرزند مالک اشتر، رازندانی کرد. در نتیجه، یاران سلیمان نیز از همراهی امام حسین علیه السلام خودداری کردند. اما بعد از شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام گروه زیادی از آنان خود را سرزنش کرده، از اینکه امام را یاری نکردند پشیمان شدند. آنها برای جبران این تقصیر، به رهبری سلیمان بن سرد، به عنوان توأیین هم‌قسم شدند تا به خون خواهی سومین امام قیام کرده، کشتندگان او را به مجازات برسانند. اما برخی دیگر بر این باورند که سلیمان در آخرین لحظه‌ها برای تصمیم نهایی در پیوستن به امام تردید و تعلل کرد و فرصت ناب این همراهی را از دست داد. علاوه بر اینکه تردید سلیمان، مسبوق به سابقه — در جریان فتنهٔ جمل<sup>۱</sup> — است، مهم‌ترین شاهد این ادعا سخنان سلیمان در میان گروهی از شیعیان کوفه است که پشیمان از عدم همراهی با سیدالشهدا علیه السلام در خانهٔ او گرد آمده بودند. او گفت: «با این گناه که ما کردیم، خدا را به خشم آوردیم. کسی نزد زن و فرزند خود

---

۱. ر.ک. المنقری، وقعة صفین، ص ۶-۷؛ حتی شیخ طوسی، طبق آنچه از امام حسن علیه السلام نقل شده، می‌گوید: سلیمان بهانه‌ای دروغین برای عدم شرکت خود بیان کرده است! (رجال الطوسی، ص ۶۶)

نرود تا خدا را خشنود سازد... ما در محضر خدا هیچ عذری نداریم. ما حسین بن علی را یاری نکردیم و چاره‌ای جز این نیست که قاتلان آن حضرت را بکشیم. اگر چنین کردیم، شاید خداوند از ما بگذرد!»<sup>۱</sup>

رجزهای سلیمان در نبرد توابین بالشکر شام گمان زندانی نبودن و، در عین حال، تردید او در همراهی با امام حسین علیه السلام را بیش از پیش تقویت می‌کند. مورخان نوشته‌اند: هنگامی که سلیمان با سپاهی سنگین از دشمن روبرو شد، از اسب پایین آمد و غلاف شمشیرش را شکست. سپس، شمشیرش را برهنه کرد و به یاران خود گفت: «ای بندگان خدا! هر کسی می‌خواهد که بامداد فردا نزد پروردگارش باشد، از گناه و جرمش توبه کرده و به پیمان خویش وفا کند، با من بیاید.»<sup>۲</sup>

---

۱. البلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۶۵.

۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ سلیمان و یارانش گرچه از سال ۶۱ تصمیم به خون‌خواهی گرفتند و مردم را به طور مخفیانه دعوت به این کار می‌کردند اما پس از مرگ یزید و به قدرت رسیدن مروان بن حکم در شام و عبداللّه بن زبیر در حجاز که اوضاع حکومت سست شد، مردم را آشکارا به این کار فراخواندند. توابین یک شبانه روز در کربلا ماندند تا آنکه عده زیادی به آنها ملحق شدند. بعد از رسیدن به منطقه «عین الورد» لشکر شام مقابل آنها قرار گرفته، نبرد سختی آغاز شد. در ابتدای جنگ، پیروزی با توابین بود ولی چون دائماً به تعداد لشکر شام اضافه می‌شد، کم‌کم سلیمان با سپاهش محاصره شدند. سلیمان بن صرد خزاعی، در حالی که در این جنگ ۹۳ ساله بود، به وسیلهٔ «حصین بن نمیر» به شهادت رسید. (همان)

اما داستان شریح قاضی<sup>۱</sup> متفاوت است. او با خیانت‌های خویش نقش بسیار منفی در واقعه کربلا داشت:

۱. تاریخ یاد می‌کند که وقتی هانی بن عروه مرادی نزد عبیدالله آمد، شریح قاضی در کاخ و در کنار عبیدالله بود و در ماجرای هانی به نفع عبیدالله اقدام کرد.<sup>۲</sup> این امر نشان می‌دهد که شریح بیعت قبلی خود با بزرگان کوفه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی را به فراموش سپرده و به بیعت با عبیدالله گردن نهاده است. وی در داستان هانی و زمانی که قبیله بنی مراد دارالإماره را محاصره کرده بودند، به دروغ خبر صحت و سلامتی هانی را به طرفدارانش داد و از آنها خواست تا پراکنده گردند.<sup>۳</sup> در این واقعه، تنها عاملی که می‌توانست اتحاد این افراد برای نجات هانی را بشکند و عبیدالله را از این مهلکه نجات بدهد، خیانت بعضی از خواص بود که مردم آنها را محترم و راستگو می‌دانستند. نقشی که شریح قاضی در این لحظه حساس در صحنه سیاست برای نجات ابن زیاد انجام داد به اندازه‌ای مهم بود که حتی می‌توان آن را زمینه‌ساز حادثه کربلا نامید.

۲. از آنجا که دستگاه ابن زیاد نیز نمی‌توانست در میان مردم مذهبی کوفه بدون پشتوانه‌ای فکری و اعتقادی توجیه‌گر

---

۱. شریح القاضی بن حارث بن قیس.

۲. تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۱۸.

۳. همان، ج ۷، ۲۹۲۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۵۰-۵۱.

فجایع خود باشد، نیاز به حمایت اشخاصی مثل شریح قاضی داشت.<sup>۱</sup> ترس و وحشت شریح از تندی ابن زیاد در کنار روحیهٔ راحت طلبی و انعطاف پذیری شریح انگیزه شد تا از وی در فتوا به جهاد بر ضد امام حسین علیه السلام استفاده شود.<sup>۲</sup>

### خلاصهٔ سخن

خواص تاریخ‌سازی که ادعای طرفداری از حق را دارند و در واقعهٔ کربلا نقش آفرین بودند یا توقع نقش آفرینی از آنها می‌رفت، از دو نگاه قابل بررسی‌اند:

أ. خواصی مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و سلیمان بن صرد خزاعی که از بصیرت و شناخت کافی در استفاده از موقعیت‌های برجسته برخوردار نیستند؛ بررسی رفتار این خواص یادآور ویژگی‌های ذیل است:

۱. پیشی گرفتن از ولی خدا
۲. ولایت‌گریزی در زمان کارزار
۳. دارا نبودن بصیرت لازم در اخذ فرصت‌ها

۱. مجموعه آثار، حماسهٔ حسینی، ج ۱۷، ص ۴۲۲.

۲. البته، از اصل فتوا به قتل اباعبدالله علیه السلام از سوی شریح در هیچ کتاب شیعی و سنی خبری نیست، اما می‌توان گفت عبیدالله از فتوای کلی شریح در مورد قتل کسی که بر خلیفه خروج کند - که شریح بدون درک شرایط زمانی مطرح کرده بود - سوء استفاده کرد و شریح با وجود این خیانت عبیدالله دم بر نیاورد. برای توضیح بیشتر ر. ک. علی اکبر خدایی، شریح قاضی.

- ب. خواصی مانند شریح قاضی که انگیزه‌های دنیوی و خودخواهی آنها را از انجام وظیفه دینی بازداشت؛ در نگاه به کارکرد این خواص، می‌توان خصوصیات ذیل را برداشت کرد:
۱. روحیه سازگاری با هر نوع اندیشه‌ای که حاکم است
  ۲. گرایش به عوامل قدرت
  ۳. محافظه کاری، احتیاط و ضعیف‌النفس بودن
  ۴. دو پهلو سخن گفتن
  ۵. عافیت طلبی
  ۶. عدم درک شرایط زمانی.



## فصل سوم

# نقش بصیرت دینی در قیام عاشورا

### درآمد

عقل وسیلهٔ تحصیل علم و وسیله‌ای جهت ادراک معقولات، یعنی صورت‌های ذهنی، است که فرد آنها را از عالم وجود می‌گیرد و تبیین خواهد شد که بصیرت نیرویی در نفس برای کسب معرفت است که البته با عقل ارتباط دارد. انسان با تأمل عقلانی در علوم نظری و همنشینی با اهل علم و معرفت، همراه با تصفیة باطن و قطع دل‌بستگی به دنیا و تقویت و تربیت اراده، می‌تواند به بصیرت برسد.

در واقعهٔ کربلا، خیمه‌گاه لشکر امام حسین علیه السلام محل اجتماع افرادی بصیر از همهٔ اقشار حتی بانوانی مثل ام‌وهب<sup>۱</sup> است که

---

۱. وهب جوانی نصرانی است که او و مادرش به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شدند و با حضرت در کربلا حضور داشتند. پس از شهادت وهب مادرش شمشیر او را برداشت و قصد نبرد کرد. امام علیه السلام فرمود: ام‌وهب برگرد که خداوند تکلیف جهاد را از زنها ساقط کرد. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۰-۳۲۱؛ شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۶۱-۱۶۲).

وظیفهٔ خویش و موقعیت تاریخی این قیام را به درستی درک کردند. دانستند که چه می‌خواهند و برای رسیدن به هدف خویش جانفشانی نمودند.

در این بخش از سخن، بعد از تبیین مفهوم بصیرت دینی، به نقش آن در قیام عاشورا می‌پردازیم. البته، توجه شود که آنچه در اینجا آمده تنها ورق زدن تاریخ نیست بلکه بیان نموده‌های بصیرت و صبر در نهضت عاشورا است بلکه بالاتر، بیان این ادعاست که رمز ماندگاری کربلا این است که اهل کربلا با بصیرت کامل این راه را برگزیدند و خلاصه آنکه محور قیام عاشورا بینش دینی بوده و هدف از این قیام، تزریق پیام عاشورا در رگ خشکیدهٔ جامعه بوده است.

### مفهوم‌شناسی

بصیرت واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای علم<sup>۱</sup>، عبرت<sup>۲</sup> و حجت<sup>۳</sup> و در فرهنگ قرآنی<sup>۴</sup> به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی<sup>۵</sup> است. جمع بین این معانی هم ممکن است. حجت

۱. جوهری، صحاح اللغه.

۲. فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۱۱۸.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۶۵، ماده بصر.

۴. ر. ک. یوسف: ۱۰۸ و قیامت: ۱۴ [واژه بصیرت]: آل عمران: ۱۳ و نور: ۴۴ و ص: ۴۵ و حشر: ۲ [واژه صاحبان بصیرت].

۵. قرشی، قاموس قرآن، ماده (بصر): راغب اصفهانی، المفردات، ص ۴۹؛ علامه

طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷.



و علم را از آن جهت بصیرت گویند که نام سبب را بر مسبب نهادند.<sup>۱</sup> بصیرت نوعی عبرت و عبور کردن از ظاهر به باطن است به این صورت که در اثر تفکر نوری در قلب شخص ایجاد می‌شود که او در پرتو روشنائی آن نور، به حقیقت اشیاء پی می‌برد.<sup>۲</sup> همین معنا در شعر مولوی آمده است:

چشم حس همچون کف دستست و بس

نیست کف را بر همه او دسترس

چشم دریا دیگرسست و کف دگر

کف بهل وز دیده دریا نگر<sup>۳</sup>

در اصطلاح عرفانی، هم مراد از بصیرت همین معناست.<sup>۴</sup>

بصیرت دینی، بصیرتی که دین معرف آن است و در پرتو

دین برای اشخاص حاصل می‌شود، با علم متفاوت است اما علم

زمینه‌ساز چنین بصیرتی است؛ امام علی علیه السلام در توصیف علمای

---

۱. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. احمد نگری، دستورالعلماء، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شاهد بر ارتباط معنای لغوی و قرآنی آن است که برخی لغویین بصیرت را به معنای عقیده قلبی گرفته‌اند. (برای نمونه: لسان العرب، ج ۴، ص ۶۵)

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۷۹-۱۲۸۰.

۴. ر. ک. تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۱۲۳، البصیره؛ سجادی، مصطلحات عرفا، ص ۸۸-۸۹.

۵. گرچه هر انسانی می‌تواند از راه‌های عقل، تجربه دینی و شهود عرفانی نیز

بصیرت پیدا کند ولی هیچ‌گاه عقلانیت اعتدالی در کسب بصیرت از انبیا

و اولیای الهی بی‌نیاز نیست. (خسرو پناه، کلام جدید، ص ۳۰۳)

ربانی می فرماید: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ»؛<sup>۱</sup> اینها افرادی هستند که علم به آنها هجوم کرده و به سوی آنها آمده است، در نتیجه، حقیقت بصیرت را پیدا کرده‌اند. در واقع، علم همانند نوری در قلب آنها شروع به تابیدن کرده،<sup>۲</sup> دل‌هایشان را به سوی مفاهیم عالی‌ه هدایت می‌کند.

مثالی ساده برای آشنایی با مفهوم بصیرت دینی و تمایز آن از علم این است که فرض کنید شخصی خاک باغش را زیر و رو می‌کند و در این هنگام درمی‌یابد که اگر ریشه‌های علف هرزی را که در آن نزدیکی است از خاک در نیاورد، ریشه‌ها رفته‌رفته پیشروی کرده، سبزی‌ها را از بین می‌برند. این علم و آگاهی است. آنگاه شخص می‌تواند این پدیده را ببیند و از روی آن، نسبت به نحوهٔ پیشروی گناه و تسلط آن بر خود بصیرتی پیدا کند.

۱. نهج البلاغه با شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴۷؛ در نقل دیگری از خصال صدوق به جای عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ عبارت عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ آمده (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۸۷) که جمع بین این دو روایت، در تبیین مفهوم بصیرت کمک می‌کند.

۲. اشاره به سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: علم نوری است که خدا در قلب کسی می‌اندازد که قصد هدایت او را دارد. در ادامهٔ روایت، امام علیه السلام راه رسیدن به این علم را نشان می‌دهد که منحصر در عبودیت است و، در مرحلهٔ بعدی، آن حضرت علیه السلام سه راه رسیدن به حقیقت عبودیت را بیان می‌فرماید. (ر.ک. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۷؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۳۲۵-۳۲۸)

بدین ترتیب، شاید بتوان بصیرت دینی را انتباه دینی نامید. وجود آدمی با صیقل دادن آئینه دل و تخلق به سجایای اخلاقی به مرتبه‌ای می‌رسد که قابلیت دریافت انوار قدسی و رؤیتی شفاف‌تر از قبل را پیدا می‌کند. از این رو، از بصیرت تعبیر به روشن‌دلی و روشن‌بینی می‌شود. مولوی می‌گوید:

هر کسی اندازه روشن‌دلی

غیب را بیند به قدر صیقلی

هر که صیقل بیش کرد او بیش دید

بیشتر آمد به صورت او پدید<sup>۱</sup>

چنین صفای باطن و درک بالایی، نتیجه تقوای الهی<sup>۲</sup>، زهد

نسبت به دنیا<sup>۳</sup>، آینده‌نگری<sup>۴</sup> و تفکر<sup>۵</sup> است. انسان مؤمن در

طریق دینداری، باید بارها با ریزینی به پدیده‌ها بنگرد و به

---

۱. مثنوی معنوی، بیت ۲۹۰۸-۲۹۰۹.

۲. حدید: ۲۸؛ مضمون آیه این است: با تقوای الهی است که خداوند برای مؤمن

نوری قرار می‌دهد تا با آن حرکت کند و گام بردارد.

۳. امام علی<sup>علیه السلام</sup> فرمود: أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرُكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا؛ زاهد در دنیا باش تا

خداوند تو را به زشتی‌ها بینا کند. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹،

ص ۳۳۹؛ تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص ۲۷۶، حکمت ۶۰۸۵)

۴. امیرمؤمنان علی<sup>علیه السلام</sup> فرمود: الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا مَا أَمَامَهُمْ؛ انسان‌های

مؤمن کسانی هستند که آنچه پیش رو دارند را بشناسند. (بحار الانوار، ج ۷۵،

ص ۲۵، ح ۹۰)

۵. حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> فرمود: رَأْسُ الْإِسْتِبْصَارِ الْفِكْرَةُ؛ اولین قدم در راه رسیدن به

بصیرت تفکر است. (غرر الحکم، ص ۵۷، ح ۵۷۸)

عقلش رنج و سختی بدهد تا بتواند از دل حادثه‌ها و تجربه‌های آمیخته باریب و ظن، با بصیرت سربر آورد.<sup>۱</sup> به این ترتیب بصیرت همانند قطب‌نما عمل می‌کند تا انسان مؤمن راه را به بیراهه نرود.<sup>۲</sup> در نتیجه، کسی که دارای بصیرت و بینش دینی است با درایت و دید وسیعی که نسبت به امور پیدا کرده، در معرکه‌های فتنه همانند شتر بچه‌ای عمل می‌کند که نه بار می‌کشد و نه شیر می‌دهد<sup>۳</sup> ولی کسی که صاحب بصیرت و درایت کافی در درک مسائل نباشد در دوراهی‌های زندگی که دوراهی‌های سعادت و شقاوت‌اند، خواهد ماند.

۱. امام علی علیه السلام فرمود: *فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدًّا وَأَضْحَا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي؛* انسان بصیر کسی است که بشنود و سپس بیندیشد. نگاه کند و ببیند. از عبرت‌ها بهره گیرد؛ آنگاه راه‌های روشنی را ببیند و بدین ترتیب است که از افتادن در پرتگاه‌ها دوری کند. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۸۵)

۲. برگرفته از فرازی از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با مردم چالوس، ۸۸/۷/۱۵.

۳. اشاره به روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام که فرمود: *كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرُكَبَ وَلَا ضَرْعَ فَيُحْلَبُ؛* در فتنه همانند بچه شتر باش که نه کوهانی دارد که سواری بدهد و نه شیری دارد که دوشیده شود. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۸۲) منظور آن است جویری عمل کن که نه بار جرم دیگران را بر دوش بکشی و نه خود مجرم باشی و حتی اگر سکوت تو باعث سوء استفاده دشمنان می‌شود، از آن پرهیز کن. (برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۸۸/۷/۲)

بصیرت دینی - که با حفظ تقوای الهی حاصل می‌شود - به آدمی قدرت می‌دهد تا به تمییز صاف از ناصاف و حق از باطل<sup>۲</sup> بپردازد، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا بترسید، خداوند قوه تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند.

انسان بصیر می‌تواند در وقایع خارجی حق را، که بمثابه آب صاف و پربرکت است، از باطل، که در حکم کف سطح آب است،<sup>۳</sup> جدا کند. باطل همچون کف - که روی آب را می‌پوشاند - بدون آنکه اصالت داشته باشد، نمود بیشتری دارد. پس، مایه فریب می‌گردد و بر موج حق سوار می‌شود و خود را به پیش

---

۱. حق نقیض باطل و در اصل به معنای وجوب و ثبوت است و بقیه معانی آن (از: مطابقت با واقع، عدل، صدق و ...) با عنایت خاص به همین معناست. (لسان‌العرب، ج ۱۰، ص ۴۹، واژه حق؛ العین، ج ۳، ص ۶، واژه حَقَّق) این واژه در عرف کاربردهای مختلف دارد از جمله: راه حق، حکومت حق، اهل حق، امام حق و ... مراد از راه حق راهی است که فاعل را به مطلوب حقیقی و کمال نهایی و قرب الهی برساند (نمل: ۷۹)، حکومت حق حکومت بر اساس مقررات عادلانه و منطبق با قوانین الهی است (نور: ۵۵)، اهل حق آنهایی هستند که حق را می‌فهمند و بدان معتقدند (قصص: ۵۲-۵۳) و مراد از امام حق رهبری است که انسان‌ها را به سوی کمال مطلوب انسان هدایت می‌کند (توبه: ۳۳).

۲. باطل به معنای امری است که بی‌ثباتی‌اش با تحقیق معلوم شود، مثل شرک (اعراف: ۱۷۳)، دنیاپرستی (هود: ۱۵-۱۶)، حرام‌خواری (بقره: ۱۸۸) و ...

۳. تشبیه حق به آب صاف و باطل به کف روی آب در آیه قرآن آمده است: (رعد: ۱۷).

می‌برد، چنان‌که عمر سعد برای تحریک مردم به قتل امام حسین علیه السلام می‌گفت: يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَيَا بَجَنَّةَ أُبْشِرِي! یعنی ای سواران الهی! سوار شوید و بهشت بر شما بشارت باد! چنین است که حق باطل آمیخته می‌شود و سبب اشتباه و گمراهی می‌گردد و آنگاه بصیرتی که انسان مؤمن در اثر تفکر و تدبیر در خود ایجاد کرده است چراغ راه او خواهد بود.

البته، گاه غبار آلودگی فتنه چنان بالا می‌گیرد که حتی مردم حَقَّو هم اگر محور و معیار تشخیص نداشته باشند، منحرف می‌گردند. در عرصه‌ای که گمراه‌کنندگان باطل را در لباس حقیقت و به صورت ناخالص و ممزوج با حق عرضه می‌کنند گاه حق برای طرفداران حق هم مشتبه می‌گردد،<sup>۲</sup> و در این صورت تنها راه‌هایی از انحراف پناه بردن به دامن صاحبان بصیرت ناب است.<sup>۳</sup>

۱. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

۲. امام علی علیه السلام فرمود: وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمِزَ جَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهَذَاكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَاءَهُ؛ اما شیطان قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می‌گیرد و با هم درمی‌آمیزد تا در هم عرضه شود و به این ترتیب شیطان بر دوستانش مسلط گردد. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۴۰)

۳. امام رضا علیه السلام در حدیث سلسله‌الذهب فرمود: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَأَيَّةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ خداوند عز و جل فرمود: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام دژ من است. پس، هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود. (بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶)

## صاحبان بصیرت ناب

در میان اهل بصیرت، کسانی حضور دارند که در قرآن از آنها تعبیر به اهل اعراف شده است.<sup>۱</sup> اینها کسانی اند که در امر دین و شناخت نسبت به خداوند و صفات و اسماء الهی و آگاهی نسبت به احوال دنیا و آخرت به آگاهی و بصیرت کامل رسیده‌اند.<sup>۲</sup> بزرگوارانی که بر اقامه نافلة‌ها<sup>۳</sup> مواظبت می‌کنند و آن را وسیله تقرب به پروردگار عالم قرار می‌دهند تا در اثر انجام کارهایی که خدا دوست دارد خود آن اشخاص هم محبوب خدا شوند. پس، به درجه‌ای می‌رسند که خداوند متعال درباره آنها می‌فرماید:

كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ  
و لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي  
أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ.<sup>۴</sup>

---

۱. اعراف: ۴۶ و ۴۸؛ علامه طباطبایی پس از بحث گسترده می‌فرماید: اعراف یکی از مقامات عالی انسانیت است که خداوند آن را به حجایی که حایل بین بهشت و دوزخ است تشبیه کرده است و معلوم است که هر حایلی، در عین اینکه مرتبط به دو طرف خود است، طبعاً از حکم دو طرف خود خارج است و از این رو فرمود: این حجاب دارای اعراف و بلندی‌هایی است و بر آن اعراف رجالی هستند که مشرف بر جمیع اهل محشر از اولین و آخرین اند و هر کسی را در مقام مخصوص خودش مشاهده می‌کنند. (المیزان، ج ۸، ص ۱۳۲)

۲. احسان، شرح العرشیه، ج ۳، ص ۲۲۰.

۳. مراد از نافلة در اینجا نماز، دعا و هر فعل یا گفتاری است که خداوند دوست دارد انجام شود. (همان، ج ۳، ص ۲۲۰)

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۲؛ نزدیک به همین مضمون است: شعیری، جامع الاخبار، ص ۸۱.

من شنوایی او می شوم که با آن می شنود و بینایی او می شوم<sup>۱</sup> که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن حرف می زند و دست او می شوم که با آن قدر تمندانه آنچه را که می خواهد به دست می آورد. اگر او مرا بخواند، او را اجابت می کنم و اگر چیزی بخواهد، به او می دهم.

اینها که چشم، گوش، دست و زبانشان خدایی شده است، در ایمان به کمال رسیده اند و صاحبان بصیرت ناب دینی هستند. این افراد همان کسانی هستند که در قرآن از آنها تعبیر به «متوسمین» شده است<sup>۲</sup>، به این بیان که خداوند متعال برایشان علامت‌ها و نشانه‌هایی بر سر راه قرار داده است تا با استفاده از این علایم هم خود راه را بیابند و هم به هدایت دیگران پردازند.<sup>۳</sup> این بزرگان راهنمای ما در تشخیص حق از باطل هستند که هیچ گاه زمین از وجودشان خالی نخواهد بود؛ ابوبصیر از یکی از دو امام (امام محمد باقر<sup>علیه السلام</sup> یا امام جعفر صادق<sup>علیه السلام</sup>) نقل می کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ  
الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.<sup>۴</sup>

۱. در ترجمهٔ این فراز از روایت به معنای سمیع و بصیر دقت شود. (ر.ک.

ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۵؛ حسن زاده آملی، تعلیقه بر شرح منظومه، ج ۵، ص ۵۱؛ توحید صدوق، ص ۱۸۸)

۲. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ؛ و در این عذاب، هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است. (حجر: ۷۵)

۳. وَإِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ؛ همانا خدا بندگانی دارد که نشانه‌های راه را به مردم نشان می دهند. (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳)

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸.



خداوند زمین را یله و بدون عالم رها نمی‌کند و گر نه حقّ و باطل شناخته نمی‌شد.

اینها اولیای الهی هستند<sup>۱</sup> که در حدیث قدسی آمده است: «اگر کسی برای خوار کردن آنها گامی بردارد گویا خود را برای جنگ با من تجهیز کرده است.»<sup>۲</sup> وظیفهٔ کسانی که در وادی کسب بصیرت گام نهاده‌اند ولی هنوز به سرچشمهٔ زلال بصیرت ناب نرسیده‌اند، این است که، با فهم درست، صاحبان بصیرت ناب را بشناسند و از آنها تبعیت کنند و جرعه‌نوش جام صاحبان بصیرت باشند.<sup>۳</sup>

در حکومت اسلامی، ولیّ خدا قطب و محور است که علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودش جاری می‌شود؛<sup>۴</sup> باید توجه قطب‌نمای دل مؤمن به سوی انگشت اشارهٔ ولیّ خدا باشد،

---

۱. مصداق اتمّ صاحبان بصیرت ناب و متوسمین، ائمه علیهم‌السلام هستند. (الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. برگرفته از این فراز دعای ندبه: وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ علیه‌السلام بِكَأْسِهِ وَ بِيَدِهِ رِيًّا رَوِيًّا هَيِّنِيًّا سَائِغًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ؛ [خداوند! ما را از حوض کوثر جدش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جام و دست او سیراب کن، چنان‌که همه سیراب شویم با گوارایی و خوشی که از آن به بعد تشنگی به ما روی نیاورد.

۴. امام علی علیه‌السلام فرمود: أَنْ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ؛ من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگ‌های آسیایم [که بدون آن آسیا نمی‌چرخد] و سیل‌ها [و چشمه‌های علم و فضیلت] از دامن کوهسار وجودم جاری است. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۵۱)

چرا که ولی خدا با نور خدا به مسائل نگاه می‌کند که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «تَقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»؛ تقوا پیشه کنید نسبت به زیرکی و تیزبینی انسان مؤمن که او با نور خدا نگاه می‌کند [و حقیقت امور را درک می‌نماید].<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام در سخنی مردم را به سه دسته تقسیم کرده، می‌فرماید:

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.<sup>۲</sup>

در تفسیر کلام ایشان می‌توان گفت: اگرچه جامعهٔ ایده‌آل اسلامی جامعه‌ای است که همهٔ اعضای آن خواص و صاحب قدرت تجزیه و تحلیل مسائل باشند و از عوام‌زدگی و ظاهر بینی بپرهیزند ولی به فرمودهٔ آن حضرت علیه السلام، سرچشمهٔ زلال بصیرت در دست عالمان ربانی است که دیگران، برای شناخت راه هدایت و نجات، باید در مقابل آنها زانوی ادب بر زمین بزنند. این علما که مصداق اتم آنها ائمه علیهم السلام هستند، نقطهٔ اتکالی جامعهٔ اسلامی هستند و خواص و عوام جامعه باید منتظر پیام آنها بوده، در پی آنها روان گردند. اما دستهٔ سوم که حتی بصیرت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۸؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲. نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

اطاعت از علمای ربانی را هم ندارند، جاهل و موج‌نگرند به گونه‌ای که امام علیه السلام آنها را به موجوداتی تشبیه می‌کند که در پی هر آوازی به راه می‌افتند و هر بادی آنها را به سوی می‌برد. اینها از نور خورشید علم بهره نمی‌گیرند و به ستون استواری تکیه ندارند.

در روایت است که خداوند برای همهٔ مردم چهار چشم آفرید دو تادر سر و دو تادر دل. آنگاه برای شیعیان دو چشم دل را هم گشود تا صاحب بصیرت گردند و برای غیر [به دلیل کفرشان]، چشم دلشان را بست تا حق را نبینند.<sup>۱</sup>

این گونه اشخاص که خداوند در اثر عصیانشان فرصت معرفت را از آنها سلب کرده است، افرادی سرگردانند که گاه در مقابل افراد بصیر بلکه در مقابل ولیّ خدا می‌ایستند و — چنان که در قیام عاشورا نمود گستردهٔ آن را شاهد هستیم — مشکلات بسیاری را به وجود می‌آورند. آنگاه، صاحبان بصیرت در مقابل این افراد جاهل جلوه‌های صبوری را به نمایش می‌گذارند.

صاحبان بصیرت ناب در صبوری هم زبانزد خواهند بود، چنان که حضرت زینب علیها السلام پس از مصایب کربلا و در حال اسارت

---

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۷؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ در همین مضمون روایت دیگری هم وارد شده که دو چشم را به امر دنیا و دو چشم را به امر آخرت نسبت داده است. (ر.ک. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۵۰؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۴۰)

در مقابل ابن زیاد فاجر، محکم و استوار ایستاد و فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛<sup>۱</sup> من [در کربلا] جز زیبایی ندیدم. بی شک، اگر بخواهیم همگام با زینب علیها السلام تصویرهای زیبای کربلا را ورق بزنیم، زیباترین تصاویر مربوط به صبوری‌هایی است که در پرتو بصیرت به وقوع پیوست. روشن است که بصیرت با صبر رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. چگونه ممکن است کسی قدرت تشخیص حق را نداشته باشد و بتواند صبوری پیشه کند؟<sup>۲</sup> ژرف‌نگری و صبوری دو بازوی پرچمداران حقیقت‌اند. از این رو، امیرمؤمنان علی علیه السلام سفارش فرمود: [در جنگ‌های داخلی که بین گروه‌های مسلمین اتفاق می‌افتد] لوای جنگ تنها بر دوش کسانی قرار می‌گیرد که بینا به امور و شکیبا باشند.<sup>۳</sup>

### اهل بصیرت در کربلا

یکی از حوادث تاریخ اسلام قیام عاشورا است که نمی‌توان از نقش بصیرت دینی در خلق این نهضت غافل بود. بر اساس

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶؛ اللهوف، ص ۱۶۰.

۲. خضر نبی علیه السلام در مقابل اصرار موسی علیه السلام به همراهی - در حالی که وی از پیامبران اولوالعزم است - فرمود: وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا؛ چگونه در مورد چیزهایی که از راز آن واقف نیستی شکیبایی می‌کنی. (کَهِف: ۶۸) مراد از «خبراً» در این آیه علم به معنای قدرت تشخیص و تمییز است. (المیزان،

ج ۱۳، ص ۳۴۳)

۳. وَ لَا يُحِبُّ هٰذَا الْعَلَمُ إِلَّا اَهْلَ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ (نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۳۱).

شاخص بصیرت، امام حسین علیه السلام - صاحب بصیرت ناب - و اصحاب و بنی هاشم - که از نقطه آغاز تا پایان راه با امام خویش همراه بودند و ذره‌ای در اراده آنها خلل ایجاد نشد - و آنها که اگرچه دیر ولی به هر حال راه صحیح را یافتند همگی اهل بصیرت در کربلا هستند. نکته‌ای که در قیام عاشورای در خشد انتخاب آگاهانه شهدای کربلاست که ناشی از بصیرت و دینداری است. آنها می‌دانستند که برای چه آمده‌اند و می‌فهمیدند که به کجای می‌روند. پس، برای رسیدن به مقام شهادت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

#### ۱. امام حسین علیه السلام صاحب بصیرت ناب

تأملی در سخنان نورانی امام حسین علیه السلام در طول نهضت عاشورا حکایت از حضور آن حضرت در اوج قله بصیرت دارد، چرا که آن حضرت درد کم‌رنگ شدن دینداری در جامعه را حس کرده و برای امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سیره رسول عظیم صلی الله علیه و آله قیام کرده است.<sup>۲</sup> آن حضرت علیه السلام فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ.<sup>۳</sup>  
آیانی بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد.

۱. اللهورف، ص ۱۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۶۸.

بررسی عمیق عوامل کم‌رنگ شدن دینداری در آن جامعه یکی از مهم‌ترین درس‌های نهضت عاشورا است. امام حسین علیه السلام با جامعه‌ای روبرو است که در آن دین لقلقه‌ زبان‌ها و بازیچه‌ نیازدگی سیاست‌بازان شده،<sup>۱</sup> در زمانی که تردید و تحیر نسبت به مبانی دینی عمومیت یافته و استعمار عابدان ظاهرین را آن‌گونه مسخ کرده بود که همواره در یک جا می‌چرخیدند و گامی به پیش نمی‌رفتند،<sup>۲</sup> در زمانی که زمام دین و حکومت به دست کسی رسید که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کرد و شُرب خمر و فسادهای جنسی را به صورت علنی انجام می‌داد.<sup>۳</sup> حاکمی که فسادش مثل چشمه‌ای که از آن آب گندیده می‌تراود و، همه‌ دامنه را پر می‌کند، همه‌ جامعه‌ اسلامی را پر می‌کرد و با وجود چنین بلیه‌ای به زودی بر

---

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: الدِّينُ لِعَقِّ عَلَيِّ السَّبْتِ يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ دین بر سر زبان‌های آنها آویزان است که آن را بر محور زندگی خود می‌چرخانند. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵)

۲. امام علی علیه السلام: الْمُتَعَبِّدُ عَلَيَّ غَيْرِ فِقْهِ كَجَمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَسْرَحُ؛ عابدان بی‌علم همچون خر آسیاب‌اند که همواره در یک جای می‌چرخند و قدمی به پیش نمی‌نهند. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸؛ غرر الحکم، ص ۴۱، ح ۹)

۳. وقتی معاویه از زیاد می‌خواهد که برای یزید بیعت بگیرد، زیاد چنین نوشت: مردم چه می‌گویند، هرگاه آنها را به بیعت کسی دعوت کنیم که باسگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگین می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آوازی می‌گذراند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰)

اسلام مهر ختم زده می‌شد. <sup>۱</sup> امام حسین علیه السلام در چنین شرایطی تصمیم گرفت تا در مقابل جاهلیت نو<sup>۲</sup> و حزب نفاق بایستد. آن حضرت علیه السلام در تبیین هدف خویش از این قیام چنین می‌فرماید:

أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا  
وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْأِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ عليها السلام أُرِيدُ أَنْ  
أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَّتِي  
وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام ...<sup>۳</sup>

من برای سرکشی و عداوت و تبهکاری و ستمگری از مدینه خارج نشدم بلکه جز این نیست که برای اصلاح در امت جدم به پا خاستم. اکنون من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر روش جدم (رسول الله صلی الله علیه و آله) و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام راه بروم.

امام حسین علیه السلام با بصیرت کامل خویش به مسلمانان همهٔ اعصار نشان داد که هر گاه دستی یا حادثه‌ای قطار جامعه اسلامی را از خط سیر کمال خارج کرد، تکلیف چیست؛ اگر جامعهٔ اسلامی منحرف شد و این انحراف به جایی رسید که ترس انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؛

۱. عَلَيَّ الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَأْعِ مِثْلِ يَزِيدَ؛ وقتی امت به سرپرستی مثل یزید دچار بشود، باید فاتحه اسلام را خواند. (اللهوف، ص ۲۴؛ مقتل الحسين، ص ۱۳۳)

۲. جاهلیت نو در مقابل جاهلیت اولی (احزاب: ۳۳) آورده شده است.

۳. مقتل الحسين، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

آنگاه که حکومت و علما و گویندگان دین فاسد می‌شوند و قرآن و حقایق را تحریف کرده، خوب‌ها را بد، بد‌ها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند، تکلیف آن است که جامعهٔ اسلامی به خطأ صحیحش بازگردانده شود. امام حسین علیه السلام قیام کرد تا آن واجب بزرگ یعنی تجدید بنای نظام اسلامی و ایستادگی در مقابل انحرافات بزرگ در جامعهٔ اسلامی را انجام دهد. در آن برهه از زمان این امر تنها از طریق قیام، که خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است، امکان پذیر بود.<sup>۱</sup>

در فرازی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام می‌خوانیم:

بَذَلَ مَهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ  
وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.<sup>۲</sup>

[این بنده تو] خونس را نثار تو کرد تا مردم را از جهالت

نجات دهد و از سرگردانی گمراهی برهاند.

این عبارت از زیارت اربعین اباعبدالله علیه السلام بیانگر فلسفهٔ فداکاری امام حسین علیه السلام است. آن حضرت علیه السلام آگاهانه و برای انجام تکلیف، راه قیام را برگزید و خطرهای و مصیبت‌ها را به جان خرید

۱. برگرفته از خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه عاشورای ۱۴۱۶، ۱۳۷۴/۳/۱۹.

۲. طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ البته، در برخی منابع با کمی تفاوت روایت شده است. برای نمونه، ر.ک. کامل‌الزیارات، ص ۲۹۸.



تا جامعه اسلامی یک بار دیگر - بعد از پیامبر اکرم (ص) - مهندسی فرهنگی گردد و دُمَل‌های چرکین فساد به تیغ جراحی برداشته شود.

آگاهی بصیرانه امام حسین (ع) از مسیر و هدف در نحوه برخورد آن امام (ع) با سختی‌ها به تصویر کشیده می‌شود؛ از جمله آنکه در برخی روایات آمده است که هر چه حسین بن علی (ع) به ظاهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شد چهره‌اش افروخته‌تر و درخشان‌تر می‌شد و آرامش آن نفس مطمئنه نمود بیشتری می‌یافت.<sup>۱</sup>

## ۲. «ماه هاشمی» در رکاب شمس بصیرت<sup>۲</sup>

در روایاتی که در جوامع روایی<sup>۳</sup> از ائمه (ع) راجع به حضرت ابوالفضل (ع) رسیده، بر خصلت بصیرت ایشان تأکید شده است. امام صادق (ع) فرمود:

كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ  
الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بِلَاءً حَسَنًا  
وَ مَضَى شَهِيدًا.<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

۲. او (عباس (ع)) که در شناخت مولای خویش صاحب بصیرت است همچون ماه در پی خورشید حرکت می‌کند: وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا؛ سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود. (شمس: ۲)

۳. برای نمونه ر. ک. التهذیب، ج ۶، ص ۶۵-۶۶؛ کامل الزیارات، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۴. ابن‌عنه، عمدة الطالب، ص ۳۵۶.

عمومی ما عباس دارای بصیرتی نافذ و ایمانی محکم بود. او در رکاب برادر بزرگوارش اباعبدالله با دشمنان پیکار کرد و خویش را به بلای نیکویی افکند و به خوبی از عهدهٔ امتحان الهی برآمد تا شربت شهادت را نوشید.

همهٔ یاران امام حسین علیه السلام صاحب بصیرت بودند اما بصیرت حضرت ابوالفضل علیه السلام بُرد بیشتری داشت؛ دیدگان نافذ او پرده‌ها را می‌شکافت و به اعماق حقایق راه می‌یافت. او توانست با خلاصی خود از حجاب طبیعت مادی به عالی‌ترین مقام بصیرت در دین راه یابد.<sup>۱</sup> دامنهٔ بصیرت چنان قابلیت در قمر بنی‌هاشم ایجاد کرد که در کربلا پرچم چنین جنگی بر دوش او نهاده شد.<sup>۲</sup>

در فضیلت ابوالفضل علیه السلام همین بس که سیدالشهداء علیه السلام او را چنین خطاب می‌فرماید: «بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَحِيَّ!»؛ برادر، جانم به فدایت!<sup>۳</sup>

او اولین کسی است که در شب عاشورا بیعت خویش با مولایش حسین علیه السلام را تجدید کرد و عرضه داشت: هرگز تو را ترک نخواهیم کرد. آیا بعد از تو زنده بمانیم؟ خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد! <sup>۴</sup>مسلم است آنچه انگیزهٔ چنین گفتاری

۱. ر.ک. به: مقرر، قمر بنی‌هاشم، ص ۴۰-۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱؛ ابی‌الفرج اصفهانی، مقاتل‌الطالبین، ص ۸۵.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۰؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ اللهوف، ص ۹۱.

شد صرف برادری نیست، چنان که امام صادق علیه السلام در زیارت آن بزرگوار می فرماید:

أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ  
لِخَلْفِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله الْمُرْسَلِ<sup>۱</sup>

شهادت می دهم که نسبت به جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقام تسلیم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی و در شأن وی وفا و خیرخواهی کردی.

این فراز از زیارت و تعبیر «برای جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان کردی» نشان می دهد که آن حضرت علیه السلام به علت آنکه برادرش امام واجب الطاعه بود، در راهش جانبازی نموده است و این صفتی است که جز صاحبان بصیرت به آن آراسته نیستند.

نمونه دیگری از بصیرت نافذ حضرت عباس علیه السلام رد امان نامه شمر بود. هنگامی که شمر برای جدا ساختن ابوالفضل علیه السلام و برادرانش از حضرت سیدالشهداء علیه السلام فریاد زد: خواهرزادگان من! <sup>۲</sup> عبدالله، جعفر، عباس کجایید؟ قمر بنی هاشم علیه السلام و برادرانش ساکت و با کمال ادب چشم به اشاره یار داشتند تا چه حکم فرماید. تا آنکه اباعبدالله علیه السلام فرمود: جوابش را بدهید،

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۷۷؛ کامل الزیارات، ص ۲۵۶.

۲. شمر از قبیله ام البنین بود. پس، اینان با هم نسبت داشتند. (ر.ک. مجموعه آثار،

ج ۱۷، ص ۹۸)

اگرچه فاسق است. آنگاه، بعد از اجازهٔ امام علیه السلام، از خیمه بیرون آمدند و هنگامی که شمر آنها را به گرفتن امان نامه بشارت داد، عباس علیه السلام بر شمر نهیب زد و فرمود:

خدا تو و امانت را لعنت کند! آیا ما را امان می دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟<sup>۱</sup> آیا به ما فرمان می دهی که برادرمان و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در اطاعت ملعونین و ملعون زاده ها قرار بگیریم؟<sup>۲</sup>

حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا پس از آنکه شاهد شهادت جوانان اهل بیت علیهم السلام بود، به برادران خود رو کرد و گفت: پسران مادرم! پیش بتازید، تا شما را ببینم که خالصانه خدا و رسولش را یاری کرده اید. بعد، رو به برادرش عبدالله کرد و گفت: پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم.<sup>۳</sup> ابوالفضل می خواهد اجر شهادت برادر را درک کند و درد به خاک و خون کشیده شدن جگر گوشه های خود را حس نماید.<sup>۴</sup>

اینک، قمرینی هاشم که وجود او و شمشیر آخته اش و پرچم در اهتزازش مایهٔ آرامش دل خاندان حسین علیه السلام است، در مقابل خود، آل الله را می بیند که به خون غلطیده اند و اهل حرم را که از

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. اللهوف، ص ۸۸-۸۹.

۳. مقتل الحسین، ص ۲۶۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۲.

۴. ر. ک. مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۲۴۲.

عطش خویش خبر می دهند و غربت و تنهایی حسین علیه السلام در میان موج دشمنان. سینه عباس علیه السلام تنگ شده، طاقت از دست داد و برای طلب اذن میدان به سوی برادر شتافت و لحظاتی بعد، عباس علیه السلام به امر برادرش حسین علیه السلام برای طلب آب روانه شد.<sup>۱</sup> ابوالفضل جوان<sup>۲</sup> در هوای گرم صحرای نینوا پس از جنگی خسته کننده با انبوه سپاه دشمن وارد شریعه فرات شد و سردی آب را با دستانش حس کرد. داغی خورشید، زره آهنین، خستگی و گرمای نبرد، لب های تشنه و اینک، آب خنک. منطقی آن است تا از این آب بنوشد یا لا اقل خنکای آن را با صورت خویش آشنا کند تا جان دوباره برای نبرد بیابد؛ اما دل نورانی اش عطش امام حسین علیه السلام و لب های خشکیده کودکان حرم را به یاد آورد و آب ننوشید. مشک را پر از آب کرد و روانه شد<sup>۳</sup> که قوت عباس برای رفتن حاصل از بینش اوست.<sup>۴</sup> باور هوشمندانه قمر بنی هاشم است که آرامش را بر جان او چیره کرده است.<sup>۵</sup>

۱. ر. ک. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲. سن ایشان در هنگام شهادت ۳۴ سال بود. (عمدة الطالب، ص ۳۵۶؛ قمر بنی هاشم، ص ۱۸)

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ مقتل الحسین، ص ۲۶۸.

۴. در روایت از امیر مؤمنان علیه السلام است که فرمود: از نشانه های مؤمن قوت او در دین است. (غرر الحکم، ص ۹۰، ج ۱۵۵۲)

۵. امام صادق علیه السلام فرمود: دیندار می اندیشد و، در نتیجه، آرامش بر جان او چیره می شود. (شیخ مفید، الأمالی، ص ۵۲؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۵)

پس، آنگاه با اطمینان رجزی خواند که نشان از وفا و ایثارگری ناشی از بصیرت او دارد؛ پیغامی برای همهٔ عالم که عباس علیه السلام این چنین از خورشید تابان امامت نورانیت گرفته است:<sup>۱</sup>

ای نفس! [بوالفضل]! بعد از حسین خوار باشی، نمی خواهم  
 که بعد از حسین زنده بمانی  
 این حسین است که دل از حیات شسته [و باللب تشنه  
 ایستاده] و تو آب سرد بیاشامی  
 به خدا قسم این شیوه دین من نیست.<sup>۲</sup>  
 وجود چنین بینشی در عباس علیه السلام است که تحمل درد فراقش  
 را برای سیدالشهداء علیه السلام سخت می کند و پشت برادر در فراق برادر  
 بصیری چون عباس علیه السلام می شکند.<sup>۳</sup>

۱. در روایت است که امام جواد الائمه علیه السلام فرمود: به خدا قسم، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز روشن تراست. (الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴)

۲. يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي  
 وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتُ إِنْ تَكُونِي  
 هَذَا الْحُسَيْنُ وَارِدُ الْمُنُونِ  
 وَ تَشْرِيْبِينَ بَارِدِ الْمَعِينِ  
 تَاللَّهِ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي

(مقتل الحسين، ص ۲۶۸؛ قمر بنی هاشم، ۱۱۰؛ در بندی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات (چاپ جدید از کتاب اسرار الشهادة)، ص ۵۰۸؛ البته، در کتاب اسرار الشهادات اندکی تفاوت دیده می شود: هیهاتَ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ؛ ر.ک. مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۹۹-۱۰۰)

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ نفس المهموم، ص ۳۰۷.

### ۳. بصیرت در خاندان بنی هاشم علیهم السلام

در واقعه عاشورا همه اهل بیت علیهم السلام ویژگی‌های اهل بصیرت را به تصویر کشیده‌اند، اما به جهت اختصار، به برخی از این بزرگواران و روش ایشان اشاره می‌شود.

أ. **حق محوری:** حضرت علی اکبر علیه السلام نه فقط در رکاب پدر بلکه بر مدار حقیقت نورانی امام می‌گردد. بعد از آنکه اباعبدالله علیه السلام در عالم رؤیا از شهادت خویش مطلع شد، آیه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** [بقره: ۱۵۶] را خواند. علی اکبر علیه السلام سبب استرجاع را پرسید و حضرت علیه السلام رؤیای خویش را نقل فرمود. واکنش علی اکبر علیه السلام درس آموز است. وی پرسید:

- آیا ما بر حق نیستیم؟

- چرا، سوگند به خدا که بازگشت بندگان به سوی اوست، ما بر حقیقیم.

- پس ما باکی نداریم که در راه حق جان بسپاریم.

ب. **شهادت طلبی:** قاسم، فرزند امام حسن علیه السلام، در شب عاشورا شهادت را از عسل شیرین تر می‌داند.<sup>۱</sup> نوجوانی چون تکه‌ای از ماه <sup>۲</sup> که برای کسب اذن میدان بر دست و بازوی عموی

---

۱. نفس المهموم، ص ۲۰۸.

۲. راوی می‌گوید: نوجوانی وارد میدان شد که صورتش چون پاره‌ای از ماه [نورانی و زیبا] بود. (الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ اللهوف، ص ۱۱۵)

خویش بوسه می زند.<sup>۱</sup> خداوند قلب او را به سبب ایمان چنان نورانی کرد که آرزویی جز شهادت ندارد.<sup>۲</sup>

ج. مقام رضا: عارفان بلا را نشانهٔ لطف الهی و سبب پاکی روح می دانند.<sup>۳</sup> آیین اعتقاد که خداوند هر گاه بنده‌ای را دوست داشته باشد او را غرق در بلامی کند<sup>۴</sup> نشانهٔ وصول به مقام رضاست. عملکرد زینب علیها السلام در واقعهٔ عاشورا و حوادث بعد از آن، نشانهٔ تسلیم و رضای وی در برابر ارادهٔ الهی و برخاسته از بصیرت اوست. حضرت زینب علیها السلام آخرین سفارش برادرش سیدالشهداء علیه السلام را به جان می گیرد که فرمود:

إِسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ ... يُعَوِّضُكُمْ عَنْ هَذِهِ  
الْبَلِيَّةِ أَنْوَاعَ النِّعَمِ وَالْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا.<sup>۵</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ نفس المهموم، ص ۲۹۲
۲. ثمرهٔ بصیرت شهادت طلبی و حرکت در راه خداست. در روایت است که جوانی از اهل یقین خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از حال یقین خود و آنچه از احوال بهشتیان و جهنمیان می دید گزارش داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را تأیید فرمود که «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ». سپس، به او فرمود چه درخواستی داری؟ آن جوان تقاضا کرد که حضرت تش برای او دعا کند تا به مقام شهادت برسد. روایت در ادامه دارد: چندی نگذشت که او در غزوه‌ای به شهادت رسید. (الکافی، ج ۲، ص ۵۳)
۳. امام عارفان علی علیه السلام فرمود: هُوَ الَّذِي ... اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ؛ او خدایی است که ... رحمتش نسبت به دوستانش در شدت بلا ظاهر می شود. (نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۹۵)
۴. إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا. (الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳)
۵. موسوعة كلمات الامام الحسين، ص ۴۹۱؛ مقتل الحسين، ص ۲۷۶.



خود را برای بلا آماده کنید و بدانید که خدا... در عوض به شما انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها را ارزانی می‌کند. پس، شکوه نکنید.

زینب علیها السلام هنگامی که کنار بدن مطهر برادر خویش، سیدالشهداء علیه السلام، قرار گرفت، دست‌های خود را زیر بدن بی‌سر برادر انداخت و به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: **إِلَهِي! تَقَبَّلْ مِنِّي هَذَا الْقُرْبَانَ<sup>۱</sup>**

#### ۴. بصیرت اصحاب امام حسین علیه السلام

حضرت اباعبدالله علیه السلام در شب عاشورا در وصف یارانش فرمود:

**فَأَنِّي لَأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَأَ خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي<sup>۲</sup>**

من یارانی وفادار تر و بهتر از یاران خودم نمی‌شناسم.

با این وجود، امام علیه السلام می‌خواهد یارانش آگاهانه راه را برگزینند. از این رو، به آنها می‌فرماید که بیعتم را از گردن شما برداشتم. آنها همه با درایت بهترین انتخاب را کردند و آمادگی خود را برای جانفشانی اعلام کردند.<sup>۳</sup> این باور هوشیارانه عاشورا بیان است که آنها را با داشتن اطلاع از شهادت، به مقتل خویش می‌کشاند. یارانی که همانند سلطان عشق - حسین علیه السلام - مرگ را چون گردنبندی بر گردن دانسته،

۱. مقتل الحسین، ص ۳۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

۳. ر.ک. نفس المهموم، ص ۲۰۵.

انتظارش را می کشند.<sup>۱</sup> آنها اهل شوخی نبوده اند؛ اما در شب عاشورا مزاح می کنند، غسل شهادت کرده و آخرین رازونیاز با خداوند را به همراه مراد خویش انجام می دهند.<sup>۲</sup> یارانی که خود را وقف خدا کردند و با سختی هایی که در راه خدا به آنها رسید هرگز بیمناک و زبون نشدند و سر در برابر دشمن فرود نیاوردند و صبر و ثبات پیش گرفتند که خدا صابران را دوست می دارد.<sup>۳</sup>

### خلاصه سخن

بصیرت از نظر دین چشمی است در درون جان آدمی که انسان به کمک آن امور الهی را درک می کند و تا حدی اوج می گیرد که امور عادی زندگی را الهی می بیند. بشر همیشه دستخوش فتنه و شیطنت شیطان هایی است که برای تأمین هدف ها و مطامع خود، با تبلیغات همه گیر و متراکم، توده های مردم را در تاریکی قتلگاه جهالت قربانی می کنند. در این هنگام، تنها راه نجات از فتنهٔ نفاق بصیرت و روشنگری است.

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: مرگ برای فرزند آدم زینت قرار داده شده است چنانکه گردن بند برای دختر جوان. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ اللهوف، ص ۶۰-۶۱).

۲. ر.ک. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۵۱-۵۵۲.

۳. اشاره به آیه: وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيْونَ كَثِيْرًا فَمَا وُهِنُوْا لَمَّا اَصَابَهُمْ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ مَا ضَعُفُوْا وَا مَا اسْتَكْنٰوْا وَا اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ. (آل عمران، ۱۴۶)

در واقعه عاشورا حسین علیه السلام جان خود را قربانی کرد تا بندگان خدا را از ضلالت و جهالت نجات دهد.<sup>۱</sup>

در استان عاشورا و فضای کربلا، سه دسته افراد حضور دارند:

۱. آنهایی که مثل حضرت عباس علیه السلام از ابتدا تا انتها با ولی خدا همراه بودند و از چشمه سار زلال بصیرت بهره بردند.
۲. آنها که در میانه راه با چشمه معرفت آشنا شدند و به حبیب خدا پیوستند، مثل زهیر بن قین، وهب نصرانی و حربن یزید ریاحی که نحوه تقربشان و انتخاب درست و به موقع ایشان در نوشتاری مستقل قابل بررسی است.
۳. آنها که از این فرصت تاریخی بهره نبردند و با وجود روشنگری سیدالشهدا علیه السلام و با وجود یقین به حقانیت راه، بصیرت لازم برای از دست ندادن این فرصت طلایی را نداشتند، مثل طرمّاح بن حکم که به عنوان بحثی جداگانه قابل ارائه است.

---

۱. التّهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ زیارت اربعین.



## فصل چهارم

### پاسخ به برخی شبهات

**عزاداری برای امام حسین علیه السلام اعلان جنگ با ظلم است.**

پرسش ۱. یکی از شبهات وهابی این است: «تشیع از اسلام تنها سینه زدن و گریه کردن را آموخته است و درباره حادثه عاشورا فقط با نام حسین علیه السلام و زینب علیهما السلام آشناست و حتی نام هفتاد و دو تن را هم نمی داند». در مقابل این شبهه چه پاسخ مناسبی می توان ارائه کرد؟  
لطفاً راهنمایی کنید.

**پاسخ:** توجه کنید به این سخن که گریه ارزشی با گریه های معمولی - که اغلب برای امور دنیوی است - تفاوت ماهوی دارد، و اینکه به یاد نداشتن اسامی شهدای کربلا یا حتی ندانستن آن اسامی ذره ای از ارادت شیعه نسبت به اباعبدالله و اصحاب باوفای وی کم نمی کند. توضیح سخن در چند بند ارائه می شود:

۱. شیعه در عزاداری امام حسین علیه السلام و گریه بر حضرتش لذتی یافته که حاضر نیست این گریه و غم را با شادی های عالم عوض کند. این حزن عارفانه و این غم عاشقانه، انسان را

به ملکوت اعلیٰ پرواز می‌دهد. اما هیهات! کسانی که همچون دریاچه‌ای یخ‌زده زندگی سرد و منجمدی دارند بعید است که از این لذت‌ها خبری داشته باشند نه جشنی نه عزایی، نه شادی نه حزنی!

۲. مگر دانستن اسامی هفتاد و دو تن از واجبات شیعه است که اگر کسی ندانست شیعه بودنش زیر سؤال برود؟! انتظار دارید این مطلب تاریخی را چه کسانی بدانند؟ مورخان و علمای فن یا همهٔ مردم؟ توقع دانستن این اسامی از سوی عموم شیعیان، مانند آن است که ما از یک عامی اهل سنت بخواهیم اسامی همهٔ صحابه پیامبر را نام ببرد و اگر نتوانست بگوییم این چه سنی است که اسامی اصحاب پیامبرش را نمی‌داند.

۳. عاشورا دو مرحله داشت: مرحلهٔ اول که تا روز عاشورا بود و امام و رهبر و محور قیامش امام حسین علیه السلام بود و مرحلهٔ دوم که پس از روز عاشورا شروع شد و محور حفظ و تداوم قیام آن زینب علیها السلام بود. بنابراین، طبیعی است که در این قیام دربارهٔ این دو بزرگوار بیشتر سخن گفته شود و مردم هم با آنها بیشتر آشنا باشند. با این حال، می‌توان گفت که حتی عوام هم با بسیاری از عاشوراسازان و حماسه‌آفرینان کربلا آشنا هستند.

۴. شیعه اگر برای امام حسین علیه السلام و یارانش گریه می‌کند، توجه دارد که این گریه اعلان جنگ با ظلم، خیانت و نامردی است. او فلسفهٔ گریهٔ خود بر مصیبت عاشورا را می‌داند. این

گریه آن چنان حرارت، تحرک و قدرتی به او می‌دهد که در مقابل همه ستمکاران می‌ایستد و کاری می‌کند کارستان. جوانان حزب‌الله تنها با الگو گرفتن از حرکت امام حسین علیه السلام کاری کردند که همه ارتش‌های عرب از انجام آن ناتوان بودند. چقدر زشت است که گاندی غیرمسلمان رمز پیروزی خود را الگو گرفتن از امام حسین علیه السلام می‌داند و برعکس کسانی که مدعی مسلمانی هستند قیام فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عزاداری پیروانش را تخطئه می‌کنند!

### امامت امری انتصابی از سوی خداست.

پرسش ۲. چرا امامان شیعه همگی از نسل امام حسین علیه السلام هستند و امام حسن علیه السلام از نسل خود امامی ندارد؟

پاسخ: بی تردید، جواب چنین پرسشی با درنگی اندک در مقام والای ولایت برای شیعه - که امری آسمانی و انتصابی است - روشن می‌شود. اما در وظیفه رفع شبهه از آنها که به شبکه غرض‌ورزی و دروغ‌پراکنی و هابیت گرفتار آمده‌اند، حرب‌های ذیل کارساز است:

۱. این سخن مانند این است که کسی بگوید چرا شما بعد از حضرت اسحاق علیه السلام همه پیامبران را تا پیش از پیامبر خاتم از نسل او برگزیدید و از فرزندان اسماعیل کسی را انتخاب نکردید؟! مگر این مردم هستند که پیامبر را انتخاب می‌کنند و بلکه از اصل مگر مردم قادرند چنین کاری کنند؟!

۲. اهل سنت امامت را از افعال مکلفین دانسته، معتقدند که مردم (اهل حلّ و عقد یعنی خبرگان) باید امام را انتخاب کنند. حتی اگر یک نفر از اهل حلّ و عقد نیز رأی به شخصی دهد، امامت او مشروعیت می‌یابد؛ برای نمونه:

— قاضی ابوبکر باقلانی (متوفای ۴۰۳ق) می‌گوید: اگر شخصی خصوصیات لازم برای امامت را داشته باشد با رأی و نظر یک نفر از اهل حلّ و عقد نیز ثابت می‌شود و مشروعیت می‌یابد.<sup>۱</sup>

— تفتازانی می‌گوید: امامت با رأی یک نفر از اهل حلّ و عقد برای کسی که شایسته باشد منعقد می‌شود.

— قاضی ایجی می‌گوید: در امامت ... نیازی به اجماع نیست؛ زیرا دلیل عقلی یا نقلی بر آن وجود ندارد بلکه بیعت یک نفر یا دو نفر از اهل حلّ و عقد کفایت می‌کند.<sup>۲</sup>

— عبدالقادر بغدادی (متوفای ۴۲۹) می‌نویسد: چون امامت با رأی یک نفر از اهل حلّ و عقد برای کسی که شایسته باشد، ثابت می‌شود در صورت بیعت یک نفر بر سایرین لازم است از او اطاعت کنند.<sup>۳</sup>

از این سخن‌ها می‌توان پاسخی در خور برای شبههٔ مذکور تدارک کرد، بدین عبارت که حتی معتقدان به انتخابی بودن

۱. التمهید، ص ۴۶۷.

۲. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳. المواقف، ص ۳۵۲.



امام آنجا که رأی یک نفر را برای تعیین امام کافی می‌دانند نیز بر این باورند که هر کسی شأنیت امامت ندارد بلکه هم انتخاب‌کننده باید شرایط لازم را داشته باشد و هم انتخاب‌شونده. البته، چنین برداشتی به نفع خویش، موجب غفلت از این نکته مهم نمی‌شود که چنین سخنان از سوی بزرگان اهل سنت تلاشی است برای توجیه آنچه بعد از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد. واقعیت این است که روح آیین اسلام با این حرف‌ها و ایده‌ها سازگار نیست.

از نظر شیعه، امر امامت امری انتخابی نیست بلکه همان‌گونه که مردم در انتخاب پیامبر ﷺ نقشی ندارند در گزینش امام نیز از خود اختیاری ندارند، زیرا امام باید دارای عصمت و علم لدنی باشد و هیچ‌کس جز خداوند قادر نیست مصداق امام را معرفی کند، زیرا هیچ‌کس جز خدا نمی‌تواند از وجود عصمت در کسی آگاه باشد. بنابراین، امامت تنها از طریق نص تعیین می‌شود.

و نیز از نظر قرآن حکومت و حاکمیت از آن خدا است و اوست که حاکم را انتخاب می‌کند، چنان که می‌فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکومت نیست مگر از آن خداوند.

(انعام: ۵۷؛ یوسف: ۴۰ و ۶۷)

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ

بِالْحَقِّ» ای داود ما تو را خلیفه بر روی زمین قرار داده‌ایم. پس،

بین مردم به حق حکومت کن. (ص: ۲۶)

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ جز این نیست که ولیّ شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگانی که اقامهٔ نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند. (مائده: ۵۵)

این آیه (آیهٔ ولایت) ولیّ مردم را خدا و پیامبر و کسانی از مؤمنان که نماز را اقامه می‌کنند و در رکوع زکات می‌پردازند معرفی کرده است، چنان که در آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ بقره امر امامت را عهد خود می‌داند که فقط به معصوم می‌رسد.

در همین سخن، می‌توان به آیهٔ اولوالامر (نساء: ۵۷) و آیهٔ تطهیر (احزاب: ۳۳) و آیهٔ صادقین (توبه: ۱۱۹) اشاره کرد. بدان که آیهٔ تبلیغ (مائده: ۶۷) و آیهٔ اکمال (مائده: ۳) و آیهٔ انذار (رعد: ۷) نیز بر همین معنا دلالت دارند.

در این باره صدها حدیث از پیامبر ﷺ در منابع اهل سنت نقل شده است که به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

- حدیث غدیر: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.<sup>۱</sup>

- حدیث ولایت: هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰.

- حدیث دوازده خلیفه: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً.<sup>۱</sup>  
- حدیث ثقلین: اِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا  
كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِرْتِيْ اَهْلَ بَيْتِي.<sup>۲</sup>  
- حدیث سفینه نوح: مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِيْ فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوْحٍ  
مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.<sup>۳</sup>

۳. مگر همه فرزندان امام حسین علیه السلام امام و معصوم بوده‌اند؟  
اگر امامت و عصمت موروثی بود، باید به همه فرزندان امام  
حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و فرزندان یکایک ائمه علیهم السلام می‌رسید. این  
سخن خود شاهد بر این حقیقت است که سرچشمه امامت از  
بارگاه الهی نشئت می‌گیرد.

### گریستن بر امام حسین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام ادای اجر رسالت است.

پرسش ۳. حکمت عزاداری برای اموات چیست؟ چگونه است که  
شیعه عزاداری برای امامان معصوم علیهم السلام را ترویج می‌کند،  
در حالی که در روایات آمده که نوحه خوانی و شیون در مرگ افراد  
حرام، شرک و کاری جاهلانه است؟

پاسخ: انسان‌ها معمولاً از دوری و مرگ عزیزانشان  
نازاحت می‌شوند و گریه می‌کنند. این گریه اگر بابی صبری

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳. المعجم الوسیط، ج ۵، ص ۳۰۶.

همراه نباشد، گریهٔ رحمت است. علمای اهل سنت نیز گریه بر اموات را جایز می‌دانند، البته، به شرطی که حرفی زده نشود که نشانهٔ نارضایتی از تقدیر الهی باشد.<sup>۱</sup>

مگر حضرت یعقوب با آنکه می‌دانست یوسف زنده است، از دوری‌اش آنقدر گریه نکرد تا کور شد؟<sup>۲</sup> مگر پیامبر اسلام ﷺ در حال بیماری فرزندش ابراهیم و پس از مرگ وی نگریست؟ رسول گرامی اسلام ﷺ پس از این واقعه و در پاسخ به کسانی که از گریستن حضرتش گله کردند فرمود:

این گریه گریهٔ رحمت است. قلب می‌سوزد و چشم می‌گرید و جز به رضای خداوند چیزی نمی‌گوئیم. ای ابراهیم، مادر مرگ تو محزون هستیم.<sup>۳</sup>

مگر آن حضرت ﷺ به هنگام زیارت مزار مادرش، آمنه، چنان گریه نکرد که اطرافیانش را نیز به گریه انداخت؟ با این حال آیا معتقدی عمل به سنت پیامبر حرام و شرک است؟!

مگر نه این است که عمر از صدای گریه زنان در تشییع جنازه منع کرد و در آن هنگام، رسول اکرم ﷺ فرمود: «آنها را به حال خود رها کن! چشم آنها گریان، جانشان مصیبت دیده

۱. ر.ک. صلاة المؤمن، وهف القحطانی (از شاگردان بن باز، مفتی معروف عربستان)، ص ۱۳۰۷.

۲. ر.ک. یوسف: ۸۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۸؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، ص ۱۰۱۱.

و داغشان تازه است.»<sup>۱</sup> مگر نه این است که رسول خدا ﷺ از غربت عمومی گرامی‌اش، حمزه سیدالشهدا، دلش گرفت و با حسرتی عمیق فرمود: «عمویم حمزه گریه کن ندارد». پس، زنان طایفه بنی‌اشهل با شنیدن این سخن به عزاداری و گریه برای حمزه پرداختند؟<sup>۲</sup> مگر نه این است که پیامبر ﷺ خود چنان بر حمزه گریست که یارانش هیچ‌گاه حضرتش را بدان حال ندیدند؟<sup>۳</sup> جای شگفتی است که نوحه‌خوانی عایشه در مرگ پدرش ابوبکر<sup>۴</sup> مذمت ندارد و گریستن شیعه در فراق رسول خدا ﷺ منع می‌شود!

واقعیت این است که اگر نوحه و شیونی به مانند عزاداری دوران جاهلیت باشد، حرام است. در دوران جاهلیت برای تعریف و تمجید از اموات به خوبی‌های نداشته ندبه می‌کردند و در فراق آنها به کفر‌گویی و نارضایتی از تقدیر الهی می‌پرداختند. چنین رویه‌ای در شرع مذمت شده است. از این رو، علمای شیعه گفته‌اند: کندن مو، ضربه زدن به سر و صورت و پاره کردن لباس در عزای میت حرام و جاهلانه است.<sup>۵</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۹۰؛

مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲. سیره النبی، ج ۳، ص ۶۱۳.

۳. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۱.

۴. عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۷.

۵. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۴-۱۰۸.

اما گریستن بر امام حسین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، ابراز عشق و محبت به ائمه معصومین علیهم السلام و ادای اجر رسالت است. مگر نه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین کسی است که برای شهادت امام حسین علیه السلام سال‌ها پیش از شهادت حضرتش، گریست؟<sup>۱</sup> این گونه گریستن پیروی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، قساوت قلب را از بین می‌برد، مردم را به اهل بیت علیهم السلام نزدیک تر می‌کند و موجب زنده ماندن یاد و نام و راه عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود.

### خداوند در تربت امام حسین علیه السلام شفا قرار داده است.

پرسش ۴. شیعیان معتقدند که تربت امام حسین علیه السلام بر هر دردی شفاست. اگر واقعاً چنین است، چرا به پزشک مراجعه می‌کنند؟

پاسخ: اگر چه گاهی در محاوره شفا و دوا به جای یکدیگر نیز به کار برده می‌شود اما معنای حقیقی این دوا با هم تفاوت دارد؛ شفا از نظر لغت به معنای رسیدن و آمدن بهبودی است و به نوعی معنای آن حاصل مصدری است و می‌توان گفت شفا امری است که با آمدنش درد پایان می‌یابد، چنان که راغب اصفهانی در مفردات خود به این مطلب اشاره دارد.<sup>۲</sup> اما دوا، که جمع آن ادویه است، به هر چیزی گفته می‌شود که بیماری را با آن

۱. ر. ک. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲. ترجمه مفردات راغب، ج ۲، ص ۳۳۷.

درمان می‌کنند: «دواء مایتداوی به، و دَاوَأُهُ [أی] عالجه؛  
الدَّوَاءُ - جمع أَدْوِيَةٍ.»<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه شفا یافتن به معنای بهبودی از بیماری است  
که گاهی به سبب مداوا و معالجه با دوا صورت انجام می‌گیرد  
و گاهی بدون مداوا و به سبب معجزه.

تردیدی نیست که شفا به دست خداوند است و این خداوند  
است که در برخی از چیزها شفا قرار داده است، از جمله در قرآن  
و غسل و نیز در خاک کربلا. روایات شیعه و سنی نیز گویای این  
است که شفا تنها به دست خداوند است و اوست که سفارادر  
آنچه بخواهد قرار دهد. برای نمونه، بخاری در صحیح خود از  
عایشه نقل کرده است:

أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُعَوِّذُ بَعْضَ أَهْلِيهِ يَمْسَحُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى،  
وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهَبِ الْبَاسَ أَشْفِهِ وَ أَنْتَ  
الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا.

پیامبر خدا ﷺ بعضی از اهل خود را برای تعویذ با دست  
راست خود مسح می‌کرد و می‌فرمود: خداوند، ای پرودگار  
مردم، درد را از او ببرد و شفایش ده و تو شفا دهنده‌ای  
و شفایی جز شفای تو نیست، شفایی که ترک نمی‌کند  
هیچ بیماری را.<sup>۲</sup>

۱. فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۴۰۰.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۱۶۸.

از جمله اموری که خداوند شفا را در آن قرار داده است تربت کربلای حسینی است. روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باره وارد شده است مستفیض بلکه در حد تواتر است، تا آنجا که برخی علما بر این سخن ادعای اجماع کرده‌اند:

أجمع الأصحاب على الاستشفاء بالتربة الحسينية  
صلوات الله على مشرفها، وعلى أفضلية التسبيح بها  
وبذلك أخبار متواترة.

تمام علما اجماع کرده‌اند بر جواز خوردن تربت امام حسین علیه السلام به منظور شفا گرفتن، و همچنین بر استحباب درست کردن تسبیح از آن، و روایاتی که این مطلب را ثابت می‌کند نیز متواتر است.<sup>۱</sup>

شیخ حر عاملی در کتاب *الفصول المهمة* در باب *أن التربة الحسينية شفاء من كل داء*، می‌نویسد: «من می‌گویم: احادیث وارده در این زمینه بسیار زیاد است.»<sup>۲</sup>

از جمله روایاتی که در جواز خوردن تربت کربلا وارد شده، این روایت است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ  
الطَّيْنِ فَقَالَ أَكُلِ الطَّيْنَ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ  
الْخَنْزِيرِ إِلَّا طَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً  
مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَمْنَا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ.

۱. کتاب الدروس، ج ۲، ص ۲۵.

۲. الفصول المهمة فی أصول الأئمة، ج ۳.



سعد بن سعد روایت کرده است: از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم از خوردن خاک. فرمود: خوردن آن حرام است و حرمتش مثل حرمت میتة و خون و گوشت خوگ است، مگر خاک قبر امام حسین علیه السلام؛ به درستی که در آن شفای از هر دردی و امان از هر خوفی است.<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه، از دیدگاه شیعه این تربت مبارک به خودی خود شفانمی دهد بلکه منحصراً به اذن پرودگار شفا می دهد، یعنی این خداوند است که در خاک کربلا شفا قرار داده است، همانطور که در آداب خوردن تربت مبارک نیز به این حقیقت تصریح شده است که با گفتن «بسم الله» و بردن نام خداوند و با استعانت از خدا خورده شود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِيِّ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَإِذَا أَكَلْتَهُ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقًا وَاسِعًا وَعِلْمًا نَافِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۲</sup>

از محمد بن اسماعیل البصری از بعض رجالش از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خاک قبر امام حسین علیه السلام شفای هر دردی است. در هنگام خوردن بگو: به نام خدا

۱. کامل الزیارات، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۴.

و با استعانت از خدا، خداوند آن را رزق واسع و علم نافع قرار بده و شفای از هر دردی قرار بده، به درستی که فقط تو بر هر کاری توانا هستی.

جای شگفتی است که سخن محمد بن اسماعیل بخاری را باور کنی که خاک مدینه و آب دهان برخی از افراد شفاست، اما در شفا از تربت مبارک کربلا تردید داشته باشی. بخاری در صحیح خود می نویسد:

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي الرُّقِيَّةِ تَرْبَةُ أَرْضِنَا وَرَبِيقَةَ بَعْضِنَا يُشْفِي سَقِيمَنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا.<sup>۱</sup>  
عایشه از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که با رُقیه کردن با خاک زمین ما و آب دهان بعضی از ما شفای یابد مریض ما به اذن پروردگار ما.

و تو را چه شده که نیز تعجب نمی کنی از اینکه بشنوی ابن کثیر دمشقی در شرح حال استادش ابن تیمیه حرانی می نویسد که در تشییع جنازه ابن تیمیه مردم کارهای خارق العاده ای کردند، از جمله اینکه تعدادی از مردم آب باقی مانده از غسل ابن تیمیه را نوش جان کردند. آنگاه، بر خوردن تربت حسینی خرده می گیری؟ ابن کثیر می نویسد:

در تشییع جنازهٔ ابن تیمیه زنان زیادی شرکت کرده بودند، به طوری که پانزده هزار نفر تخمین زده می شدند.

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۱۶۸.

غیر از آنها که از بالای بام‌ها نگاه می‌کردند، همه آنها برای ابن تیمیه گریه می‌کردند و برای او طلب رحمت می‌کردند. اما مردها شصت تا دویست هزار نفر تخمین زده می‌شدند. گروهی از تشییع‌کنندگان باقی‌مانده آب غسل ابن تیمیه را نوش جان کردند، گروه دیگری باقی‌مانده سدر او را بین خود تقسیم کردند. گفته شده که کلاهی را که او بر سر داشت به پانصد درهم خریدند و همچنین گفته شده که ریسمانی را که به جیوه آغشته کردند و برای دفع شپش‌های او روی جنازه انداخته بودند، شخصی به صد و پنجاه درهم خرید.<sup>۱</sup>

ابن ناصرالدین دمشقی نیز یکی از فضایل ابن تیمیه را شفا دادن خاک قبر او شمرده است. وی در کتاب *الرد الوافر* می‌نویسد:

علی بن عبدالکریم داستان عجیبی را برای من نقل کرد و گفت: من جوان بودم و دختری داشتم که چشم درد داشت، ما به ابن تیمیه اعتقاد داشتیم. او رفیق پدرم بود و پیش ما می‌آمد و با پدرم دیدار می‌کرد. بعد از فوتش با خودم گفتم که از خاک قبر ابن تیمیه بردارم و آن را در چشم دخترم همانند سرمه بمالم، چون چشم درد

---

۱. البداية والنهاية، ج ۱۴، ص ۱۳۶.



## پوشیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام نشانه ارادت

شیعه است.

پرسش ۵. یکی از اشکالاتی که وهابیون بر شیعه وارد کرده‌اند، پوشیدن لباس سیاه است. آنها مدعی‌اند که در منابع شیعه، روایات متعدد در مذمت لباس سیاه وارد شده که آن را لباس دوزخیان، فرعونیان و عباسیان (دشمنان اهل بیت) شمرده است. از طرفی، طبق روایات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام از لباس سفید استفاده می‌کرده‌اند و پیر وانشان را به استفاده از این رنگ دستور داده‌اند. اما امروز در جامعه شیعی دیده می‌شود که آنان برخلاف دستور پیامبر و ائمه از رنگ سیاه به خصوص در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام استفاده می‌کنند و این کار در میان شیعیان به عنوان یک فرهنگ درآمده است.

پاسخ: در فلسفه پوشش لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام

به دو مطلب می‌توان اشاره کرد:

۱. سیاه‌پوشی شیعیان در عزاداری نوعی اظهار محبت و ارادت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام و اظهار همدردی با صاحب عزای اصلی و حجت الهی حضرت مهدی علیه السلام است.

۲. سیاه‌پوشی شیعیان برگرفته از سیره ائمه اطهار علیهم السلام است. توضیح مطلب اینکه روایات نهی و منع پوشش سیاه مطلق نبوده، مشروط به شرایطی است. پوشش سیاه فی نفسه مکروه نیست. اگر رنگ سیاه مطلقاً مکروه بود، نباید در بعضی پوشش‌ها استثنا می‌شد، در حالی که، به اقرار اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه عمامه سیاه بر سر داشتند! و در حالی که



۳. علامه مجلسی در وصف حزن و اندوه فاطمه

زهرای علیها السلام می نویسد:

وَ رَوَى أَنَهَا مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةً  
الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِئَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ يُعْشَى  
عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ ...<sup>۱</sup>

آن حضرت علیها السلام، پس از مرگ پدرش (پیامبر صلی الله علیه و آله) پیوسته سرش بسته شده، بیمار تن، شکسته قامت، گریان چشم، و سوخته دل بود، به گونه ای که ساعت به ساعت بی هوش می گشت و ...

۴. امام حسن مجتبی در عزای امیر مؤمنان علی علیه السلام لباس

سیاه پوشید.<sup>۲</sup>

۵. و نیز سیاه پوشی ام سلمه در مصیبت امام حسین علیه السلام روایت شده است؛ این بانو، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، در مسجد پیامبر خیمه سیاه برپا کرد و خود جامه سیاه پوشید.<sup>۳</sup>

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۲. راغب اصفهانی می نویسد: وَالْعِصَابَةُ: مَا يُعْصَبُ بِهِ الرَّأْسُ وَالْعِمَامَةُ. (المفردات، ص ۵۶۹) به یقین، این پوشاندن سر چیزی از غیر از پوشاندن عادی و حجاب مرسوم بوده است که بر همه زنان واجب است بلکه نشان از رسمی در جمع زنان عرب داشت که در مصیبت از دست دادن عزیزشان پارچه سیاه به نشانه عزای بر سر می کردند.

۲. نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳. عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.





## منابع

- الإرشاد، شيخ مفيد، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق.
- اكسير العبادات في اسرار الشهادات (چاپ جديد از كتاب اسرار الشهاده)،  
دربندی، بحرین، شركة المصطفى، ۱۴۱۵ق.
- الأمالی، شيخ صدوق، بی جا، کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ش.
- الأمالی، شيخ مفيد، قم، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق.
- الامامه والسياسه، ابن قتيبه الدينوري، بيروت، دارالأضواء، ۱۹۹۰م.
- انساب الاشراف، البلاذري، بيروت، دارالفكر، ۱۹۹۶م.
- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی [علامه]، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- البدايه والنهايه، ابن كثير، بيروت، دارالفكر، ۱۹۸۶م.
- تاريخ الطبري، محمدبن جرير طبري، بيروت، دارالترث، ۱۹۶۷م.
- تاريخ الطبري، محمد بن جرير طبري، ترجمه پاینده، انتشارات اساطير، تهران،  
۱۳۷۵ش.
- تاريخ اليعقوبي، يعقوبي، بيروت، دارصادر، ۱۳۷۹ق.
- تحف العقول، ابن شعبه حراني، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- تعليقه بر شرح منظومه، حسن زاده آملی، قم، باقری.
- تفسير عياشي، عياشي، تهران، علمیه، ۱۳۸۰ق.
- تفسير الفرات، كوفي، قم، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ق.
- تهذيب اللغة، الأزهری، أبو منصور محمدبن أحمد، تحقيق محمد عوض مرعب،  
بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۲۰۰۱م.
- تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ش.

- جامع الاخبار، شعیری، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ش.
- الخصال، شیخ صدوق، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- الدروس، العاملی الجزینی (الشهید الأول)، محمدبن جمال الدین مکی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، بی تا.
- دستورالعلماء، احمد نگری، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۵ق.
- رجال الطوسی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
- روضة الشهداء، کاشفی سبزواری، قم، نشر نوید اسلام، ۱۳۷۹ش.
- سنن ترمذی، الترمذی، محمدبن عیسی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
- شرح العرشیه، احسانی، کرمان، سعادت، ۱۳۶۱ش.
- شرح المقاصد، سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ق.
- شریح قاضی، علی اکبر خدایی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲ش.
- صحیح البخاری، البخاری، محمدبن اسماعیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- الطبقات الكبرى، الهاشمی البصری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰م.
- عمدة الطالب، ابن عنبه، نجف، حیدریه، ۱۳۸۰ق.
- العین، فراهیدی، قم، دارالهجره، ۱۴۱۰ق.
- غررالحکم، تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
- الفتوح، ابن کثیر، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۹۱م.
- فصوص الحکم، ابن عربی، تهران، انتشارات الزهرا، ۱۳۶۶ش.
- الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، نشر القاهه، ۱۴۱۷ق.
- کامل الزیارات، القمی، أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، نجف، انتشارات مرتضویه، ۱۳۵۶ق.
- الکامل فی التاریخ، عزالدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم المعروف بابن الأثیر، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۹۶۵م.
- کشف اصطلاحات الفنون، تهانوی، تهران، خیام، ۱۹۶۷م.
- کلام جدید، خسروپناه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار صادر، بی تا.
- اللهوف، سیدبن طاوس، تهران، جهان، ۱۳۴۸ش.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، هیشمی، علی بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، تهران، صدا، ۱۳۷۷ش.

- مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨ق.
- مسند/حمد، ابن حنبل، احمد، بيروت، دار صادر، بی تا.
- مشکاة الانوار، طبرسی، نجف، حیدریه، ١٣٨٥ق.
- مصطلحات عرفا، سجادی، تهران، بی تا، ١٣٣٩ش.
- معانی الاخبار، شیخ صدوق، قم، جامعه مدرسین، ١٣٦١ش.
- المفردات، راغب اصفهانی، بيروت، دار المعرفه، بی تا.
- مقاتل الطالبین، ابی الفرج اصفهانی، بيروت، دار المعرفه، بی تا.
- مقتل الحسين، مقرر، بيروت، دار الكتاب الاسلامی، ١٣٩٩ق.
- المناقب، ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
- موسوعة كلمات الامام الحسين، قم، معهد تحقیقات باقر العلوم، ١٣٧٣ش.
- المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی [علامه]، قم، جامعه مدرسین، ١٤١٧ق.
- نفس المهموم، محدث قمی، بيروت، دار المحجة البيضاء، ١٤١٢ق.
- نهج البلاغه با شرح ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه مرعشی، ١٤٠٤ق.
- وسائل الشیعه، حر عاملی، محمد بن حسن، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩ق.
- وقعه صفین، المنقری، القاہرہ، المؤسسة العربیة الحدیثة، افسست قم، منشورات  
مکتبه المرعشی النجفی، ١٤٠٤ق.